

آموزش عالی در ایران باستان

دکتر ناصر تکمیل همایون

آموزش به گونه «امر اجتماعی» در مفهوم گسترده خود همه آگاهیها و دانشها و شناختها و تجربه‌های انسانی را در بر دارد. بدیهی است، حیات و ابزار زندگی از هر نوع و شیوه‌های کاربردی آنها، یعنی تصرف در طبیعت و فضا و مکان و دگرگونی و تکامل بخشیدن به تمام آنها از لحاظ تداوم زیست (علم) یا برخورداریهای ذوقی و عاطفی (هنر) در این مقوله قرار گرفته که با عنایت به چند واقعیت تاریخی - اجتماعی روشنی بیشتری حاصل خواهد شد.

الف - وجود پیوند ذاتی میان امر آموزش با نهاد تربیت (پرورش و اخلاق) بر پایه ارزشهای مطلوب جامعه (دیانت و فرهنگ) در روند حقانیت اجتماعی.

ب - عمده بودن امر آموزش به صورت فراگیرهای رسمی و نظم یافته در نظام کمابیش هماهنگ در برابر مشاهده‌ها و برداشتهای تلقینی (باورها) و تقلیدی (آداب و مراسم و رابطه‌ها).

ج - گوناگون بودن آموزشها در جامعه، نظری و اندیشه‌ای (دینی و فلسفی و

ریاضی) و عملی و کرداری (ورزشی و نظامی، صنعتی و حرفه‌ای) و تلفیق هردو (سیاسی و حقوقی، ادبی و هنری، پزشکی و جز اینها).

د- پیوند مجموعه آموزشهای یاد شده با مراحل سنی آموزندگان در دوره‌های آموزندگی هریک از رشته‌ها، و آموزش و فراگیری در مرتبه‌های پیشرفته و والا.

ه- موقعیت تاریخی و جغرافیای زیست و مناسبات اجتماعی و نقش آن در برخورداری از همه آموزشهای جامعه، فزون بر طبیعت نیروهای انسانی و توان آنان در یادگیریها.

بدین سان نهاد آموزش در پیوند، با تربیت و ارزشهای برین جامعه، به طور عمد و کردار مننشانه، پاره‌ای از زادگان جامعه را در مسیری قرار می‌دهد تا فرهنگ و دستاوردهای چندگانه آن را که از نسلهای گذشته گرد آمده فرا گیرد و به بخش دیگری از زادگان جامعه و نسلهای آینده انتقال دهد.

بدین اعتبار، نهاد آموزش، انتقال دهنده دانشها و آگاهیها و همه دستاوردهای فرهنگی جامعه، از نسلی به نسل دیگر است که البته در تحقق این امر دگرگونی و نوآوری نیز آشکار می‌شود و جامعه را به پیشرفتهای مادی و معنوی نزدیک می‌کند.

آموزشهای یاد شده در بخش عالی و تخصصی، موضوع این نوشتار است که به تحقیق به نسبت کل نهاد آموزش گسترش کمتری داشته و محدودتر می‌باشد، اما همین محدودیت در صورت کارایی و توانمندی، می‌تواند نشانگر شکوهمندی جامعه و فرهنگ آن به شمار آید. چه زمانی که اجتماع انسانی هدف دار باشد، نظام آموزشی در آن ریشه می‌گیرد و در تمام بخشهای خود هدفهای فرهنگی جامعه را پذیرا می‌شود و در بخش عالی نه تنها در روند حرکتهای اجتماعی نقش پذیر می‌گردد، بلکه برای حرکت کلی جامعه نیز می‌تواند مسیر جدید خلاقه به وجود آورد. در غیر این صورت، با آموزشهای بی ارتباط و نظام نیافته نه هدفی متحقق می‌شود و نه جامعه از شکوهمندی فرهنگی برخوردار می‌گردد.

آموزش در جامعه همه‌گانه خواستار نوعی آزادی و اختیار است، اما در مرحله عمل و تحقق با سندیتهای اجتماعی و نظام سیاسی جامعه رو یارویی پیدا می‌کند و با سهلترین روش ارزشهای جامعه را می‌پذیرد و آماده پاسخگویی به نیازهایی می‌شود

که جامعه از پیش برای آن تعیین کرده است و این امر به ظاهر نوعی تقید و اجبار است و گویی آموزندگان و نهاد آموزش در میان دو قطب «آزادی و تقید با اختیار و اجبار» قرار گرفته‌اند.

در آموزش عالی جامعه نیز بسان کل نهاد آموزش، هدف، اصول و برنامه مطمح نظر است به زبان دیگر در این بخش نیز باید معلوم شود که برای چه هدف و بر پایه کدام اصول و با کاربرد چه برنامه‌ای نهاد آموزشی کارایی یافته و چگونه در مقاطع مختلف تاریخی دگرگونی و تطور حاصل شده است.

در نخستین نگاه منظور اساسی نظام آموزش در ایران باستان و بسیاری از جامعه‌های همسان در سه منظر بازشناسی می‌شود:

الف- آماده کردن «کودک» برای زندگی فردی و اجتماعی در آینده، بر پایه فرهنگ قومی و ارزشهای اجتماعی و آماده‌سازیهای فرهنگی و آموزشکاری.

ب- پرورش شخصیت «نوجوان» (کودک سابق) و استعداد و قابلیت ذاتی او برای برخورداری جامعه از آن.

ج- کشف تواناییهای «نوجوانان و جوانان» در آموختن پیشه و حرفه برای زیست شغلی و اقتصادی در جامعه.

دو بخش «الف و ب» در حیطه آموزش خانواده و دبستان و آموزشگاههای کودکانه و نوجوانان است که تحلیل آن و بزرگی خود را دارد اما کشف تواناییهای انسان برآمده که مقدمات آن در دو دوره پیشین انجام یافته، و آنان (نوجوانان و جوانان) را آماده بهره‌وری از نوع دیگر آموزش کرده از آن زیر عنوان «آموزش عالی» یاد می‌شود، موضوع این پژوهش است.

این مرحله با دوران بلوغ و رشد انواع هیجانها و سائقه‌های جوانی همزمان است. در دوره اول عواطف و «زمزمه محبت» کارساز بود و در دوره دوم با ارزیابیهای سنجیده و کمابیش دقیق، استعدادها و توانمندیها آشکار می‌شدند اما در این دوره (آموزش عالی) جوانان نباید بر پایه آموزشها و کاراییهای شناخته شده، در مسیر تخصصی و گزینش شغل آینده قرار گیرند و چون عضوی جدید در جامعه حد و رسم یافته، داخل شوند.

تخصص دیگری را طلب می کند، نوع دیگری از تعلیم و دانش آموزی وجود دارد که آن هم ریشه در عمل دارد، اما بر پایه رسم و نظم و سازمان، از ویژگی بیشتری برخوردار است، زمانی که از نظام و نهاد آموزش سخن به میان می آید، آن نوع خاصی منظور و مقصود است که این نوشتار به حکم مرحله بندی آموزشی و مرتبت علمی به دوره پایانی یا عالی آن، پرداخته است.

دو امر تاریخ ساخته و طبیعی و جغرافیایی یاد شده در حوزه اجتماعی ایران در ارتباط با آموزش به گونه ای بوده است که توانمندی ایرانیان را تامین کند (در برابر قدرتهای برون مرزی) و با اجرای قوانین و مقررات، اعتماد و احترام فردی و جمعی فراهم آورد (در برابر نهادهای سیاسی برون مرزی) و این هر دو، امکانات عملی و حقیقت اجتماعی خود را از دین و باورهای مذهبی اخذ می نماید که نشانه های آن در آثار مذهبی ایران باستان و پرداخته های مورخان یونانی مشهود است.

به دیگر سخن، مذهب و سازمانهای مذهبی، از یک سو، تمامی کردارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه را مشروعیت می داد و از سوی دیگر نهادهای فرهنگی (عبادت و تربیت و آموزش) را مختص خود می کرد. روشنتر اینکه، از آغاز تجمع جدید مردم ساکن ایران زمین (پایان دوران مهاجرتها و ادغام اجتماعی)، نظامات عقیدتی بر پایه اندیشه های مذهبی خاصه پس از پیدایش دیانت وحدت بخش زردشت، همه گاه با نهاد آموزش (دقیقت پرورش و آموزش) پیوند و یگانگی داشت و این امر با اندک دگرگونی تا پایان فرمانروایی ساسانیان برقرار بود.^۴

الف - نخستین هسته های تاریخی

داده های موجود درباره اوضاع آموزش آن روزگار در تمام سطوح، آن اندازه نیست که بتوان تحلیل علمی ارائه کرد آن هم در باب آموزش عالی که بس ناچیزتر است.

برخی از محققان تاریخ ایران باستان، گاه با برخورداری از دستاوردهای باستان شناختی (با تبیینهای گوناگون) و نوشته های بازمانده مذهبی، کمابیش جویندگان را با واقعیهایی آشنا کرده اند.

حتی از دوره مابداها نیز نمی توان سخن به میان آورد مگر اینکه این سلسله را

۱- پایگیری نظام آموزش و پیدایش تخصصها

یا شکل گیری نهاد آموزش در نخستین دوره های تاریخی ایران، به لحاظ وسعت و تنوع آگاهیهها و ژرفایی آموزش آنها، اندک اندک، شعب و مرتبه های گوناگون پدید آمد که بی تردید این تحولات فرهنگی بر پایه نیازهای جامعه بوده است.

گنجینه آموخته های آغازین ایرانیان در زمینه های معنوی و مذهبی و هنری و علمی و فنی همراه با عادات و آداب و اخلاق و رفتارهای زیستی، اجتماعی، ضمن پرورش دادن نسلهای جدید و تکامل بخشیدن به حیات انسانی آنها، نسلهای بعدی را برخوردار از میراثی می کرد که پیشرفت جامعه از آن حاصل می گردید و به تحقیق اگر این امر تحقق نمی یافت تمدن انسانی به انقطاع کشیده می شد.

زندگی در درون جامعه گسترده ایرانی، خوراک و پوشاک و سرپناه را به گونه ای نیاز اساسی پیش می آورد و از لحاظ موقعیت جغرافیایی ایرانزمین و شرایط زیست منطقه ای و جهانی، نیرومندی و آمادگی جنگ و دفاع را فراهم می ساخت و انگیزه های برشمرده وضعی را پیش می آورد تا در پاسخگویی به نیازها، دانشهای آبیاری و کشاورزی و درختکاری و صنایع چوبی و دامداری و دامپروری و بافندگی، خانه سازی و معماری و راهسازی و جز اینها رواج پیدا کند و از سوی دیگر برای دفاع از این دستاوردها، فنون نظامی، از کشتی و انواع ورزشها، سواری و تیراندازی و شکار و دو، و چوگان بازی و کوهنوردی و شنا از اهمیت زیادتری برخوردار گردد و به مرور با سلطه بیشتر در طبیعت و جغرافیای کشور و تحول در ذوق و قریحه انسانی ساکنان آن هریک از این علوم و فنون زیبایی و کمال بیشتری را به دست آورند به گونه ای که در تاریخ فرهنگی جهان، در اکثر زمینه ها، چون فنات در آبیاری، معماری و ساختمان سازی، موسیقی و پیگرتراشی، حکاکی و منبت کاری، صنعت سفال و فلزکاری، شیشه گری و کاغذسازی و بسیاری دیگر، این بخش از تمدن ایرانی که بی تردید بر پایه آموزشهای حساب شده تحقق یافته بود چشمگیر و ممتاز گردید.^۵

فزون بر دانشها و فنون یاد شده که تحقیق در چگونگی و آموزش آنها آشنایی و

هموار کننده و فراهم آورنده موقعیتی به شمار آورد که هخامنشیان برخوردار از آن بوده‌اند و درباره این دوره متاخر نیز اسناد و مدارک علمی وجود ندارد که محققان را به راهی برساند، به همین دلیل افزون بر منابع یاد شده پژوهش، از برداشتها و سخنان سه تن از مورخان کهن یونانی، با تمام ناهماهنگیها و نارساییها و گاه غرض ورزیها نیز باید سود جست.^۵

منابع یاد شده از نوعی آموزش عالی که بیشترین توجه آن به امور نظامی و سیاسی و اقتصادی است سخن به میان آورده‌اند، اما نه بدان‌سان که نظام و سازمان آن روشن باشد.

کشورداری ایرانیان و مسائل حقوقی و حکومتی، زباندانی و ارتباطات جهانی (خاصه پس از هخامنشیان)، حل و فصل مسائل مالی و اقتصادی و امور ممیزی و آماری در سرتاسر امپراتوری، وجود کتابخانه‌ها و سائنامه‌ها و مراکز اسناد و مدارک و بایگانی (آرشیوهای سلطنتی) مورد استفاده برای مورخان خارجی و علاقه‌مندان ایرانی، تحریرنامه‌ها و مقالات و کارهای پرمسئولیت دبیری، سامان دادن به مسائل قضایی از هر نوع آن، دادوستد و برقراری مبادلات بازرگانی، وجود راههای ارتباطی در شرق و غرب کشور و برقراری مقررات امنیتی برای بازرگانان ایرانی و خارجی، برقراری نظم کشاورزی و دامپروری و انواع تولیدات اقتصادی، پیشرفته بودن امر معماری و هنرهای ساختمانی، وجود معابد و دانشهای مذهبی، ترقی انواع هنرهای انسانی (تجسمی و تزئینی و موسیقی) و جز اینها همه بیانگر این واقعیت هستند که مکانهایی برای آموزش این تخصصها و مشاغل و علوم و فنون وجود داشته است و اگر جنبه فراگیری علمی و تقلیدی آنها غالب نیز به شمار آید، باز نمی‌توان متعلمان را در تمام بخشهای یاد شده از جنبه‌های نظری و تعلیمی بی‌نیاز به شمار آورد.^۶

گزنفون، از «آیین سیاست در پارس» و چگونگی آموزش دادن به جوانان و آماده کردن آنان برای ورود به جماعت حکومتمگران و مدیران جامعه گفتگو کرده و می‌نویسد:

«هر فرد پارسی حق دارد فرزندان خود را به آموزشگاهی که در آنجا فضیلت و عدالت و پرهیزگاری تعلیم می‌دهند بفرستد و در واقع فرزندان همه

پارسیانی که احتیاجی به کار کردن نداشته باشند می‌توانند به این مدارس داخل شوند و کسانی که قادر نباشند ناچار باید از مزایا صرف نظر کنند. کودکی که در مدرسه عمومی تعلیم یافته باشد حق ورود به طبقه نوجوانان را دارد، اما آنها که این مرحله نخستین را طی نکرده باشند از پیوستن به دسته جوانان محروم می‌مانند و به همین ترتیب جوانانی که تکالیف طبقه خود را انجام داده باشند در صف سالمندان وارد می‌شوند و در احراز مقامات و تحصیل افتخارات شرکت می‌جویند. اما این دسته ابتدا بایستی همه اوقات خود را در میان نوجوانان بگذرانند و گرنه پیشرفتی نخواهند داشت. سرانجام افراد بالغی که زندگی پاک و مذهبی داشته‌اند قادرند به ردیف ارشدها وارد شوند. بعد این ارشدها هیاتی تشکیل می‌دهند که همه افراد آن مراحل فضل و دانش بهی را کاملاً طی کرده‌اند. این است راه ورسم سیاستمداری پارسیان و شیوه و شعار تربیتی ایرانیان که خود معتقدند گوهر فضیلت و تعالی را نصیب ایشان می‌سازد.^۷

۱- چند نمونه برجسته

در مورد پزشکی و دانشها و فنون مربوط به آن و ستاره‌شناسی و دبیری و علوم دینی در «کتاب مقدس» و «اوستا» و «تواریخ هرودوت» و چند سند دیگر، اشاره‌هایی وجود دارد که مهم به نظر می‌رسد. از آن میان، امر پزشکی گویی از اهمیت بیشتری برخوردار است. شاغلان به این حرفه، یعنی پزشکان ایران نخست بر سه گروه تقسیم می‌شدند:

— **کاردپزشکان (جراحان)**، کسانی که با آهن و بریدن سروکار داشته‌اند.

— **گیاه‌پزشکان (طبیبان)**، کسانی که به مداوای بیمار از طریق دادن داروهای گیاهی مشغول بوده‌اند.

— **روان‌پزشکان (ناصحان)**، کسانی که از طریق پند و بیان دعاهای مقدس و آموختن بهداشت به معالجه بیماران و جلوگیری از شیوع بیماری اشتغال داشته‌اند.

طبق همان مندرجات، پزشکان ایرانی در رشته‌های گوناگون طبابت، چون چشم‌پزشکی و زخم‌بندی، مهارت یافته بودند و در دامپزشکی بویژه با در نظر گرفتن

اهمیت نظامی و اقتصادی دام و دامپروری پیشرفتهای شایانی به دست آورده بودند.^۸ در هنر جراحی همراه با بیهوش کردن بیمار نیز پیشرفتهایی حاصل شده بود که واکنشهای آن را در اساطیر ایرانی بازیابی کرده‌اند.^۹

بر پایه نوشته‌های یونانیان از جمله هرودت، کوروش پس از فتح سرزمینهای غربی ایران و مصر، تنی چند از پزشکان آن دیار را به ایران دعوت کرد. ورود یکی از کحالان مشهور مصری به دربار ایران، از نشانه‌های این امر است.

در دوره دارویش یکم، اقامت دمسدس * جراح ماهر کروتونی * در ایران نشانه دیگری به شمار می‌رود. گفته می‌شود همین پادشاه، در شهر سائیس در کنار معبد شهر، آموزشگاهی برای علم پزشکی با کتابخانه‌ای معتبر به هزینه شخصی تاسیس کرد تا به تربیت پزشکان بپردازد و آنان را به ایران اعزام دارد. همزمان از چند آموزشگاه پزشکی دیگر نیز چون برسیپا * و میلیت یا میلی توس * و آرشویی یا ارخویی * نام برده شده که داریوش در احداث آنها پیشگام بوده است.

بر پایه همین سندها و روایت‌های باقیمانده از دوره هخامنشی، حوزه‌های علمی دیگری نیز در اکباتان، تخت جمشید (کتابخانه گنج‌نشت)، آذربایجان (کتابخانه شیپگان یا شیزیکان)، ری، بلخ و دیگر شهرهای ایران فعالیت داشته و امر مطالعه و پژوهش و طبابت و نجوم و ستاره‌شناسی را در سرتاسر کشور گسترش داده‌اند. پزشکان مشهور یونانی به نامهای آپولونیدس، * کتزیاس * و دیگران، در دوره اردشیر یکم و داریوش دوم و اردشیر دوم، در ایران زیسته و در تاریخ به همین اعتبار نام آور شده‌اند. داریوش یکم فزون بر علوم پزشکی و طبیعی، در دانش ستاره‌شناسی نیز از منجمان بزرگ دعوت کرد تا به ایران بیایند و برای پیشرفت این علم کوشش نمایند.

از مشهورترین منجمان آن روزگار که در ایران اقامت داشته‌اند، نامهای نیوریمنوو * و کیدینوو * آمده است و گویا هردوی آنها در محاسبات حرکات ماه و خورشید، خسوف و کسوف و تغییر تدریجی انحنای زمین و تهیه جدولهای دقیق نجومی دارای کشفیات معتبری هستند.

* Democedes Croton, Brosippa Milletus Archoi, Arehoe
Apollonides Ctesias Nabu Rimannu Kidinnus

ناگفته نماند که آموختن دانشهای یاد شده و تعلیمات خاص مذهبی در آتشکده‌ها و پرستشگاه‌ها، و وجود کتابخانه‌های متعدد نشان دهنده این امر است که متعلمان ایرانی علاوه بر پژوهشهای رسمی و دینی به زبانهای یونانی و مردم آسیای غربی هم آشنایی داشته‌اند و بی تردید دبیران و منشیانی که در دربارهای ایران، به نگارش نامه‌ها و تنظیم قراردادهای سیاسی موظف بودند و برای ملت‌ها و اقوام تحت‌الحمایه و همسایه، فرمانهای رسمی یا نامه‌های مودت‌آمیز و دوستانه می‌نوشتند، علی‌القاعده به زبانهای دیگری غیر از پارسی باستان (اعم از زبان نوشتاری یا گفتاری) نیز تکلم و تحریر کرده‌اند و هماهنگ با دیگر زبان‌دانان جوینده، در حوزه‌های علمی کشور، دانشها و معارف بشری آن روزگار را در معرض تبادل و نقل و انتقال قرار داده‌اند که تفضیل این احوال در پاره‌ای از کتابهای تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان آمده است.^{۱۰}

۲- شکوفایی فرهنگی در عصر ساسانیان

به دنبال پایگیری و گسترش فرهنگی ایران در عصر هخامنشی، بسان بسیاری از تمدنهای بشری با توسعه زندگی مبتنی بر رفاه و تندرستی و خوشگذرانی و بیخیالی در جماعت حکومتگر و دور افتادن نهاد سیاسی از مجموعه فرهنگی و ارزشی جامعه و درهم‌ریزی نظم و مناسبات درون جامعه‌ای و بیستفاوتی مردم، اندک اندک فروریختگی اجتماعی حاصل شد و در برخورد با کانونهای قدرت در برون مرزها، توانمندیها پایان پذیرفت و سقوط و انحطاط نسبی در کلیت جامعه به وجود آمد. این وضع نابهنجار در ایران از زمان پادشاهی داریوش سوم (۳۳۶ ق م) اندک اندک ایجاد شد و با حمله اسکندر مقدونی (۳۳۱ ق م) وضعی را پیش آورد که سلسله‌ای غیر ایرانی (سلوکیه)، به مدت هشتاد سال به طور مستقیم در همه جای ایران و دو یست سال بر بخشهایی از این سرزمین وسیع مسلط گردید.

با اینکه نوعی فرهنگ به سبک یونانی (هلنی) در ایران خاصه در شهرهای بزرگ و خانواده‌ها و خاندانهای مرفه و حکومتگر رواج یافت و بسیاری از شاهان و

امیران ایرانی به زبان یونانی گفتگو کردند، اما جامعه در فرهنگ خودی باقی ماند. نهادهای علمی و آموزشی و پرستشگاهها و آتشکده‌ها آسیب فراوان دید و از تدریس و تعلیم جلوگیری شد لکن در بطن جامعه جوشش فرهنگی حرکت برخاسته‌ای را نظم می‌داد که گویی در نهایت استقلال تاریخی ایران را هدف قرار داده بود به طوری که پس از چند سر پیچی و جنبش از سال ۲۵۰ ق م (قیام ارشک) تا سال ۱۲۹ ق م (نبردهای فرهاد علیه آنتیوکوس) بساط یونانیان از سرتاسر ایران برچیده شد.

با اینکه از سال ۵۳ ق م جنگهای تاریخی ایران و روم، مقابله سورن با کراسوس، سلسله جدید اشکانیان را در نظام «ملوک الطوائفی» به مدت ۲۷۰ سال (تا سال ۲۱۸ م) در ستیز و ناآرامی قرار داد و ایران عصر ساسانی را نیز از آغاز تا پایان فرمانروایی در اغتشاش و منازعات دایمی فرو برد اما همین نبردها و رو یارویی با دیگر یورشهای شرقی (هیاطله، هونها، سکاها و دیگر اقوام بیابانگرد) و نیز رواج مذهبهای غیر ایرانی موجب شد که در این سرزمین واکنش وحدت و یگانگی اجتماعی و سیاسی در پیوند با فرهنگ و ارزشهای دینی، تجلی نوینی به دست آورد و بسیاری از بخشهای پویا و توانمند مدنیت هخامنشی را به این دوره تاریخی انتقال داده و حیات دیگری را پی ریزی نماید. حکومت ساسانیان و آغاز فرمانروایی اردشیر بابکان بیانگر همین نیاز اجتماعی فرهنگی از یکسو و شرایط سیاسی از سوی دیگر بود که بر پایه مرکزیت نیرومند، جامعه ایرانی را در مسیر تکامل تاریخی قرار داد.

الف- تداوم تاریخی:

نظام آموزشی دوران دراز مدت اشکانیان با اینکه دگرگونیهای فراوان یافت، اما از کارایی کامل تهی نگردید. توسعه مسیحیت در بسیاری از بخشهای ایران و مقابله با آن، پیدایش مهرگرایی (میتراثیسم) ایرانی و رواج آن در بخشهایی از اروپا نشان دهنده این امر است که انقطاع فرهنگی در جامعه ایرانی، ایجاد نشد و چه بسا اگر رفتارهای «کینه‌توزانه» اردشیر و حاکمان دیگر ساسانی، اسناد و مدارک تاریخی و قدرتمداران طوائف اشکانی را از میان نبرده بود، و در نتیجه بازتابی از آن روزگار در «نامه‌های خسروان» رخنه می‌کرد، داوریهای مورخان نسبت به این قوم ایرانی و

زمامداران آنان دگرگونی می‌یافت.

در مورد آموزشهای عهد ساسانی نیز اسناد و مدارک کافی وجود ندارد و با اینکه پژوهندگان این رشته در تنگناهای پژوهشی دوره اشکانیان با عصر هخامنشیان قرار ندارند، اما، آنچه برای تبیین و تحلیل لازم است، به قدر کافی موجود نیست.

در این عصر نیز آموزشگاههای دینی و تعلیمات عالی بجز آموزشهای نظامی همچنان در دست روحانیان (موبدان و اندرزبدان و هیربدان) باقی ماند. ۱۱ و در این بخش از آموزش، بزرگ‌زادگان و فرزندان خاندانهای مشهور و مرفه تعلیم یافتند و به نظر می‌رسد که بر پایه نیازها و گسترش علم و فرهنگ، تحول و توسعه‌ای هماهنگ در زمینه‌های گوناگون پدید آمد.

احترام معلمان روحانی و مدرسان و مغان، نه تنها پایدار ماند، بلکه از نظر گاهی بر دوره پیشین نیز فزونی پیدا کرد و تا زمانی همین گروه با برخورداری از اقبال مردمی، در پیشرفت معارف روزگار خود کوششهایی نشان داد، اما هنگامی این امر فرهنگی کاهش یافت که نهاد دینی با نهاد سیاسی بیشتر هماهنگ شد. خانم نینا پیگولوسکایا استاد شوروی، عقیده دارد:

«از مطالب ارائه شده چنین بر می‌آید که در ایران آتشکده‌های زرتشتی و کلیساها و صومعه‌های مسیحی از مالکیت خاص برخوردار و مالک زمین و برده بودند. موبدان و خادمان دین در ایران از مقام و موقعیت ممتازی برخوردار بودند. ثروت‌های هنگفتی در دستهای این گروه متمرکز شده بود. ثروت‌های مذکور شامل اموال غیرمنقول و منقول پرستشگاهها و درآمد حاصل از آنها بود. بزرگان و اشراف در راس سلسله مراتب و روحانیت قرار داشتند و بر امور فرهنگ، آموزش و دادرسی نظارت می‌کردند.»

همو اضافه می‌کند: «پرستشگاههای زرتشتی نیز از حمایت و هدایای اشراف و بزرگان کشور برخوردار بودند.» ۱۲

چون گذشته فرزندان موبدان، مغان و هیربدان و اندرزبدان برای کسب دانشهای مذهبی آماده شدند، و فرزندان شاهزادگان و خاندانهای هفتگانه، در رشته‌های علوم سیاسی و کشورداری و مسائل نظامی و جنگی، به پژوهش پرداختند و

فرزندان دیگر بزرگان و اشراف و درباریان و استادان و شهربانان و مرزبانان و دبیران برجسته و امیران ارتش، نیز کمابیش در همین رده متعلمان علوم سیاسی و نظامی قرار داشته‌اند. اما فرزندان کارمندان، بازرگانان، پیشه‌وران و صنعتگران و کشاورزان، همچنان به دنبال مشاغل خانوادگی و فنون و صنایع پدری رفته‌اند و بدیهی است در این باب آموزشهای لازم اداری و اقتصادی و بازرگانی و صنعتی و کشاورزی را به دست آورده‌اند و بس اندک از آنان به حوزه آموزشهای عالی به معنای خاص، راه یافته‌اند.^{۱۳}

کوتاه سخن در بسیاری از آموزشها، نهاد مذهبی نقش بنیادی داشته است، کریستن سن در این مورد می‌نویسد: «بلاشک تعلیمات ابتدایی و لااقل قسمتی از تعلیمات عالیّه در دست روحانیون بود و کاملاً جنبه دینی داشت»^{۱۴} این امر علاوه بر تساهل موبدان، همجویشی نهاد آموزش و دیانت را نیز نشان می‌دهد که از دوران هخامنشی آغاز گردیده بود. در آموزشگاههای مذهبی علاوه بر تدریس و تفسیر اوستا و داستانهای دینی، از سرگذشت پادشاهان و اقوام ایرانی، و مسائل اخلاقی و حقوقی، ستاره‌شناسی و طب و فلسفه نیز سخن به میان می‌آمد و به طور طبیعی و بهنجار، علوم با ارزشهای دینی تلفیق می‌گردید و پایگاه رشد و تعالی خود را پیدا می‌کرد.

فزون بر مسائل یاد شده، به علت رشد شهرنشینی در عهد ساسانیان، بیان سازمان پیشه‌وران شهری و آموزشهای سنتی آنان نیز مهم به نظر می‌رسد. پیگولوسکایا پس از اشاره به اینکه «پیشه‌وران در گونه‌ای مجتمع و یا کارگاه گرد می‌آمدند، و وجود استادان کارگاههای پیشه‌وران در کلیساهای نسطوری آن را متحقق می‌سازد»، اضافه می‌کند «در راس هر گروه محترفه استادان یا پیش‌کسوتانی وجود داشتند (در متن سریانی این شغل با عنوان یا راس آمده است، بر همگان روشن است که در ایران تولید انواع وسایل فلزی تا چه پایه پیشرفته بود بنابراین جای شگفتی نیست که با عناوینی چون استاد نقره‌کار، استاد زرگر، استاد رویگر و استادانی دیگر در زمینه فلزکاری مواجه شویم».^{۱۵}

ایرانشناس یاد شده در جای دیگر درباره استادان فنون اضافه می‌کند: «در متن سریانی به صورت پارسی آن کروگبد* آمده است. کروگبد رئیس پیشه‌وران یا گروه محترفه بود که در راس کارگاهها قرار داشت و با این عنوان به شاه معرفی می‌شد».^{۱۶}

ب- تحول اجتماعی - فرهنگی

عصر ساسانیان در تاریخ ایران نه تنها از لحاظ سیاسی - حکومتی ممتاز است بلکه از لحاظ اجتماعی - فرهنگی نیز در پیوند با شرایط جهانی، چون جنگهای ایران و روم، شیوع مسیحیت، خاصه فرقه نسطوری و اندیشه‌های یونانی و رومی (ترجمه آثار افلاطون و نو افلاطونیان) از یکسو و باورهای بودایی و (ترجمه متنهایی از سنسکریت) و پاره‌ای اثرات فرهنگی چین از سوی دیگر، همزمان با پیدایش تفکرات التقاطی مانویت و جنبش فرهنگی - سیاسی مزدک بامدادان) دارای ممیزاتی است که با شناخت آنها می‌توان جای نهادهای آموزش جدید را بازیافت.

در گذشته بیشتر دانشها و آموزشها، با روایتهای شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد و مجموعه اعتقادی و فرهنگی جامعه را بارور می‌ساخت، اما در این دوره با برخورداری از دانشهای هندی و یونانی و رومی، نه تنها گستردگی حاصل شد، بلکه ادبیات نوشتاری نیز نقش جدیدی به دست آورد. مدرسان و محرران روحانی برای قرائت درباریان و اشراف حفظ آثار بازمانده مذهبی، بخشهایی از اوستا و تفسیرها و دستورات عملی خود را تحریر کردند. هم آنان و دیگر فرهنگیان در امور پزشکی، ترجمه‌ها (پندنامه بقراط، رساله‌های پزشکی هندی و...) و تالیفها و تصنیفها فراهم آوردند، سالنامه‌نگاری، و تهیه نوشتارهای نجومی، اندر زمانه نویسی و جز اینها رواج فراوان یافت و هر چه زمان پیش می‌رفت و جامعه تحول می‌یافت، دامنه آموزش رشته‌های گوناگون علمی و فنی گسترده‌تر می‌شد.^{۱۷}

شهرهای دوره ساسانی با ویژگیهای اجتماعی و سیاسی جدید خود در مسیر

*. Qarugbed.

*. Reshe, Qasshe.

مرکزیت حکومتی، در تمامی بخشهای یاد شده معارف روزگار، نیازمند آموزشهای نوین می شدند و سازمانهای اداری و مالی و محاسبات و خزانه، بازرگانی و ارتباطات و راه شناسی و جز اینها خاصه در عهد خسروانوشیروان به نیروهای کارآمد و متخصص احتیاج می یافتند. اندیشه های جدید، تبلیغات یهودیت و مسیحیت، توسعه فلسفه یونانی، کارایی هیئت و نجوم جدید، موسسات آموزشی و پژوهشی را طلب می کرد و ایران به گونه مرکز جهان آن روزگار، عهده دار پاسداری فرهنگ بشری و تبادل و نقل و انتقال آنها گردیده بود و از این رو با تشویقهای شاهان و استفاده از استادان ایرانی و برخوردارانی، از تعالیم استادان خارجی از هر قوم و منطقه، (فیلسوفان و دانشمندان رانده شده یونانی و رومی) نهادهایی را در آموزش عالی در زمینه های مختلف علمی و هنری و ادبی به وجود آورد. این مساله بدان معناییست که پیش از ساسانیان، مراکز علمی و آموزشگاههای عالی در ایران وجود نداشته و از این زمان یکباره پیدا شده است.^{۱۸}

در عصر ساسانیان با روشهای علمی و تشکیلاتی منظمتر و نیز با برخوردارانی بیشتر از نظامهای دیگر مدرسه های جهان، در ایران آموزشگاههای عالی پدید آمده است که در سده های بعد، همانها مورد اقتباس مدنیهای دیگر از جمله تمدن اسلامی قرار گرفته است.^{۱۹}

آموزشگاههای مزبور که پاره ای از آنها ریشه در تمدن هخامنشیان داشت، در همدان (هگمتانه)، سارد، سمرقند، بلخ، مرو، فرغانه، سیستان، فارس، ریوآردشیر،^{۲۰} ری، تیسفون (مداین) و آذر بایجان وجود داشتند و در رشته های پزشکی و داروشناسی، گاهشماری و نجوم، زیج شناسی، مهندسی و ارتباطات، معماری و ساختمان، جغرافیا، دریانوردی و بسیاری از رشته های علوم انسانی، مذهبی و حقوقی در روزگار خود کم نظیر بودند. پیگولوسکایا در مورد یکی از همین حوزه های علمی می نویسد:

«اتوپراتکان از روزگاران دراز مرکز دینی بود. در عهد پارتیان ستایش آنهایتا و پرستش آتش در ارمنستان رایج و معمول بود. پیش از هجوم تازیان به ایران، نیز در سراسر کشور از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این سرزمین بویژه ناحیه گنزرک و کنار آتشکده مشهور آتورگشسب (آذرگشسب) مدرسه ای برای تعلیم و

تربیت مغان وجود داشت. اینجا پرورشگاه همه مغان بود و سرورش مغان نام داشت. این جایی بود که مغان از سراسر کشور ایران در آن گرد می آمدند تا دعاهای زرتشت فرزند اسفیدتهامان را بیاموزند».^{۲۱}

در میان آموزشگاههای عالی موجود در ایران آن روزگار گندی شاپور، در داخل کشور و چند آموزشگاه دیگر در مرزهای تاریخی ایران و امپراتوری روم از شهرت و امتیاز بیشتری برخوردار بوده اند که اینک از آنها سخن به میان می آید.

آموزشگاه عالی گندی شاپور

یکی از مراکز علمی و آموزشی ایران باستان که تا قرن سوم هجری فعالیتهای آن خاصه در دانش پزشکی تداوم داشت، آموزشگاه مشهور به گندی شاپور (جندی شاپور) است. این مرکز که گاه به نام «دانشگاه» از آن نام می برند، در محلی میان شوشتر و دزفول کنونی تاسیس شد که در گذشته به نامهای نیلا و نیلا و یا نیلاوه (نیل آب، نیل آبه) شهرت داشت و شاپور اول ساسانی (۲۴۰-۲۷۱ م) آن را بنا کرد و به نام «شاپور گرد» نامیده شد.^{۲۲}

در زمان شاپور دوم ساسانی که جنگ ایران و روم گسترش یافت، در این محل سپاهیان ایران گرد آمده و لشکرگاه بزرگی فراهم آوردند و زنان پس مردم این شهر را «گنده شاپور» نام دادند و تازیان «گنده» را به «جندی» بدل ساختند.^{۲۳}

در همین شهر سابقه دار و نظامی، شاپور پس از پیروزی بر رومیان به سرکردگی والرین اسیران جنگی را بدانجا گسیل داشت و بخشی از آن را گسترش داد.^{۲۴} این ناحیه نوبنیاد به نام وه اندیوشاپوره (بهر از انطاکیه شاپور) نامیده شد و در آن سکونتگاههای جدید بنا گردید. در ادب فارسی، داستان دیگری از بنای شهر گندی شاپور نقل شده که ثوهورنلد که نیز بدان اشاره کرده است.^{۲۵} بلعمی (در گذشته ۳۶۳ ق) واقعه مذکور را چنین بیان می کند:^{۲۶}

«چون شاپور آنجا برسید و آن خرمنی بزند آرزویش آمد که آنجا شهری بنا کند.

* Sfidtaha-man. Veh Andivi-i Shahpuhr.

به مرور زمان گندی شاپور نه تنها جانشین دارالعلم اسکندریه شد بلکه به قول قفطی صاحب کتاب «اخبارالحکما»، از طب یونانی هم کاملتر گردید.^{۳۱} بسیاری از پزشکان مسیحی که غالباً ایرانی بودند در این آموزشگاه عالی و بیمارستان آن به تدریس و مداوای بیماران اشتغال داشتند و آن عده ای هم که به ظاهر ایرانی نبودند، پرورش یافته محیط فرهنگی ایران به شمار می رفتند. از آن میان سرجیس راس العینسی سریانی (درگذشته ۵۳۶م) که از تربیت شدگان حوزه علمی اسکندریه بود و آثار زیادی از بقراط و جالینوس و فرفورئوس را به زبان سریانی درآورده و در قرن هشتم و نهم میلادی مسلمانان همانها را به زبان عربی درآوردند و دیگر استفان ادسی پزشک قباد و مربی انوشیروان، و تریبونوس* پزشک مورد توجه انوشیروان که به احترامش سیصد اسپر رومی آزاد شدند^{۳۲} و بالاخره جبرائیل درستید را می توان نام برد.

استاد دکتر محمود نجم آبادی می نویسد:

«در دوران انوشیروان، اطبا و فلاسفه چندی در دربار به خدمت اشتغال داشتند، من جمله جبرائیل طبیب بزرگ یا بهتر بیان داریم حکیمباشی پادشاه (طبیب جندی شاپور، درست بد)؛ بیادق طبیب کتاب «الماکول والمشروب» و سرجیس راس العینسی فیلسوف بزرگ و برزویه حکیم. هریک از آنان عهده دار قسمتی از شعب علوم بودند. مقام جبرائیل همان رئیس الاطباء و طبابت در دربار بود. سرجیس به ترجمه کتاب فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی می پرداخت و بیادق حکیم به تالیف کتب طب، و برزویه طبیب به ترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست مدن بود، اشتغال داشتند. وقتی در مباحث فلسفه و حکمت و طب اختلافی بین آنان و حکما و فلاسفه و اطبای دیگر پیش می آمد، به امر پادشاه مجلس مشاوره و محاوره در دربار تشکیل می یافت و چنانکه معروف است نظرات حکمای دربار متینتر و استوارتر می گردید. این مجلس مشاوره را می توان به نام کنگره بزرگ علمی و حکمتی نامید».^{۳۳}

شبانسی را بخواند و گفت چه نامی؟ گفت بیل. گفت اندر اینجا شهر توان کردن؟ گفت اگر ایدر از من دبیری آید. از تعجب گفت، شاپور آنجا فرود آمد و آن شبان را به وزیر دادش و گفت به هیچ حالی از ایدر نروم تا این پیر را دبیر نکنی. وزیر یک سال زمان خواست شاپور زمانش داد و خود و سپاه یکجا بدان صحرا فرود آمد و وزیر آن پیر را ببرد و معلمی بیاورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و هر روزی بسیاری میاموز کاین پیر است و فراموش کند. وی را هر روز یک مساله آموز تا یاد دارد و سر سال سیصد و شصت و پنج مساله دانسته باشد و بدان علم اندر عالم بود. چون سر سال بود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش خود خواند و گفت یا بیل ایدر شهر آید؟ گفت ای ملک هر چند خواهی آید. چون مرا دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کردن. پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد و آن پیر را قیم کرد و بر نفقات و مزدوران آنجا بگذاشت و خود به مداین باز شد و آن شهر را پیر بنا کرد و تمام کرد و به زندگانی شاپور و مردمان آن شهر را بیل خواندند به نام آن پیر».^{۲۷}

شهرک مزبور بعدها در قرن پنجم میلادی که مسیحیان در آن سکونت ورزیدند، صبه مذهبی یافت و در متون و اسناد سریانی، بیت لابات* (بیت لابط یا خانه شکست) نامیده شد.^{۲۸} و در دوره های بعد در آثار اسلامی هم اثراتی از این نامگذاری باقی ماند.^{۲۹}

ساسانیان در آباد کردن این شهر و برقراری مراکز علمی در آن کوششهایی کردند و سوابق دانش پژوهی ایران هخامنشی را که در حمله اسکندر مقدونی تعطیل شده بود، زنده کرده و به این شهر جدید منتقل ساختند. علاوه بر آن بسیاری از آثار پزشکی هندی و یونانی به زبان پهلوی ترجمه شد و در این آموزشگاه عالی در اختیار طالبان علم قرار گرفت. از آن میان به ترجمه کتاب طب تئودوزیوس یونانی می توان اشاره کرد. تأثیرات علمی و پزشکی یونان در این شهر به اندازه ای بوده است که گاه مورخان آن را شهر بقراط نام داده اند.^{۳۰}

*. Tribunus.

*. Beit Labet.

مجمع مزبور که نوعی انجمن علمی و رایزنی پزشکی بود، در بیمارستان بزرگ گندی شاپور تشکیل می شد و چه بسا برای دانشجویان پزشکی، بسان جلسه امتحان یا شورای صدور اجازه درمان به شمار می رفت.^{۳۴}

به طوری که اسناد و نوشتارهای تاریخی آشکار می کنند، پس از بازگشت گروهی که انوشیروان برای آوردن کتابهای سنسکریت به هندوستان فرستاده بود و نیز فراهم گردیدن کتابهای دیگر به زبانهای یونانی و سریانی، کتابخانه آموزشگاه عالی جندی شاپور بسیار وسیع و توانمند شد، به گونه ای که بهترین آثار پزشکی و دامپزشکی و گیاهشناسی و داروسازی و به مرور ریاضیات و فلسفه و هیات در آنجا نگاهداری می شد و تمامی آنها در رشته های گوناگون تدریس می گردید.

در این مورد اولیری* می نویسد:

«در جندی شاپور علاوه بر دانشکده پزشکی که بیمارستانی ضمیمه خود داشت دانشکده ای برای نجوم و رصدخانه ای در کنار آن بود و این خود پیروی از دارالعلم اسکندریه را نشان می دهد و تحصیل ریاضیات فرع تحصیل نجوم به شمار می رفت.»^{۳۵}

ناگفته نماند که رصدخانه مزبور بعدها مورد اقتباس علمای اسلامی قرار گرفت. هندسه و مساحی و فنون نظامی در همین آموزشگاه عالی، مورد توجه قرار داشت و طبق پژوهشهای جدید، فلسفه و ادبیات و حکمت عملی و اخلاقی (اندیشه های فیثاغورث، افلاطون و ارسطو و افلاطونیان جدید) و همچنین دبیری (رشته های علوم انسانی) به طالبان علم و اندیشه و ادب و هنر آموخته می شد و با آنکه تدریس به زبان پهلوی بود، اما از منابع هندی (سنسکریت) و یونانی و سریانی هم استفاده به عمل می آمد و به این زبانها تکلم و تدریس هم می شد.^{۳۶}

استادان این آموزشگاه عالی بر پایه نیازهای جامعه و کاردانی درست بد رئیس مراکز تعلیمی و تحقیقی گندی شاپور نه تنها از میان بهترین فرزندان ایرانی انتخاب می شدند، بلکه از استادان غیر ایرانی هم دعوت می شد تا برای تدریس و ایراد

*. O'Learuy.

سخنرانیهای علمی به گندی شاپور بیایند. به روایتی مسیحیان نسطوری («منتسب به نسطوریوس، بطریق») (باتریک)*، شهر قسطنطنیه در قرن پنجم که شورای دینی افیسوس آنان را از آسیای صغیر بیرون کرده بود، در این شهر فرهنگی به تدریس اشتغال یافته اند.^{۳۷} همچنین در سال ۵۲۹م، زمانی که دانشمندان یونانی به دستور ژوستینی نین از اوطان خود اخراج شدند، در آموزشگاه عالی گندی شاپور توانستند مدتی به تعلیم و تدریس بپردازند و در سال ۵۳۳م ضمن قراردادی میان ایران و روم به سرزمینهای خود باز گردند.^{۳۸}

دانشجویان و کارکنان و پژوهندگان علمی گندی شاپور نیز از اقوام و ملت های گوناگون بودند که در کنار ایرانیان زیربشی به تعلیم و کار و پژوهش می پرداختند و در هنگامی با استادان خود، حیات علمی آموزشگاه مزبور را تا قرن سوم هجری تداوم دادند و فرزندان آن از پایه گذاران تمدن اسلامی در طب و حکمت و فلسفه به شمار آمدند.^{۳۹}

آموزشگاه های عالی ایران

قزون بر نهادهای گوناگون در سطوح مختلف و آموزشگاه عالی گندی شاپور که داخل سرزمینهای ایرانی نشین و دور از برخوردهای نظامی قرار داشت، مورخان از چند آموزشگاه معتبر دیگر، در سرحدات و مرزهای ایران و روم سخن رانده اند و در منطقه های خارج از سطره مستقیم و همیشگی ایران (میان دورود «بین النهرین» و سوریه) نشانه هایی از فرهنگ ایرانی و فرهنگوران برجسته آن را باز شناخته اند.

پس از فرو ریختن فرمانروایی هخامنشیان، با به قدرت رسیدن سلوکیان و بمرور با سطره رومیان اندک اندک منطقه غربی ایران که بخشهایی از قفقاز و آسیای صغیر و شام و بین النهرین را در بر می گرفت دچار هرج و مرج و آشفتگیهای حکومتی شد. روی کار آمدن سلسله اشکانیان، و جنگهای دراز مدت ایران و روم خاصه پس از

*. Patrice.

ظهور دیانت نصرانی و تمرکز سیاسی و حکومت روم شرقی، کشمکش‌های مزبور علاوه بر جنبه‌های سیاسی و نظامی، صبغه مذهبی نیز پیدا کرد و با روی کار آمدن سلسله ساسانیان و گرایش این دودمان به دیانت زردتشتی، منازعات ابعاد بیشتری یافت.

در این ادوار طولانی (۳۳۱ ق م «حملة اسکندر مقدونی» - ۶۳۷ م «سقوط مداین»)، نزدیک به هزار سال حیات اجتماعی منطقه در ارتباط با دو قدرت سیاسی و نیمه جهانی، ایران و روم، دگرگون می‌شد. و عناصر گوناگون گسترده فرهنگی و «ملی» و تاثیرات پاره‌ای فرهنگهای منطقه‌ای و «قومی» در ادغام و همجوشی، مجموعه متنوع اما یکپارچه‌ای را به وجود آورد که همه‌گاه با بازبینی پدیدارهای مادی و غیرمادی آن، نشانه‌های تاریخی نفوذ ایرانیان آشکار است.

شهرهای انطاکیه و نصیبین اوسایا اورفایا الرها و دافنه، آمد و قنسرین که در این نوشتار مورد توجه قرار دارند، بارها به صورت کلنی روم درآمده‌اند و دوباره آزاد گردیده و به گونه شهری از مناطق حکومتی ایران، یا تحت الحمایه، تداوم پیدا کرده‌اند. که شرح و تفصیل آن در منابع تاریخی آمده است.^{۴۰}

اما مساله دوم پیش از ورود به بحث اصلی، اوضاع علمی و فلسفی و تطورات و نقل و انتقالات جغرافیایی فرهنگ در آن زمان است که منطقه یاد شده را زیر تاثیر خود قرار داده است. بر پایه داده‌های تاریخی، بعد از آتن، شهر اسکندریه در مصر مرکزیت علمی و فلسفی و عرفانی یافت و با تشکیل کتابخانه و رصدخانه و مراکزهای گوناگون پژوهش در تمام زمینه‌ها، وارث معارف بشر از شرق تا غرب جهان شد. بسیاری از دانشمندان نامی جهان چون اقلیدس (۳۰۶-۲۸۵ ق م)، ارشمیدس (۲۸۷-۲۱۲ ق م)، اپولونیوس (قرن سوم پیش از میلاد) از ریاضیه‌انان، هیبارخوس یا ابرخس* (در گذشته سال ۱۲۵ ق م)، بطلمیوس (قرن دوم میلادی) از فیلسوفان فلکی و منجمان، بقراط، (۴۶۰-۳۵۵ ق م)، جالینوس (۱۳۱-۲۰۱ م) از پزشکان، فیلون* یهودی (۲۰ ق م-۴۰ م)، آمونیوس* (قرن دوم و سوم میلادی) و شاگرد او فلوطین

* Hipparchos Philon Ammonios

(۲۰۳-۲۷۰ م)، فرفریوس* (۲۳۲-۳۰۴ م) و فیلسوفان و بسیاری دیگر از این شهر برخاسته یا آموزش دیده آن به شمار رفته‌اند.

این نهاد فلسفی و علمی و پژوهشی با اینکه به روایت مورخان اسلامی تا عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق) پابرجا بود و آنگاه به انطاکیه انتقال یافت، اما در زمانهای پیش از اسلام تاثیرات فرهنگی آن علاوه بر گندی شاپور در شهرهای غربی ایران و منطقه‌های مرزی آن با روم نیز مشهود است. و بر روی هم آموزشگاههای عالی این بخش از جهان به طوری که خواهد آمد، در بسیاری از رشته‌های فلسفی و علمی برخوردار از اسکندریه بوده‌اند.^{۴۱}

الف- نام و نشان آموزشگاهها

نخستین آموزشگاهی که از سده یکم میلادی نام برده بود، «دافنه» است که تا سده پنجم حیات فرهنگی آن ادامه داشته و یکی از پایه‌های اصلی آموزشگاههای دیگر به شمار رفته است. بین مرکزیت فلسفی و علمی اسکندریه و این آموزشگاه پیوند مستقیم موجود بوده و در قرن دوم و سوم میلادی، تبدلات فرهنگی این دو دارالعلم فزونی یافته است.

دومین آموزشگاه که از ترکیب بخشهایی از تعالیم اسکندریه و دافنه در سال ۲۷۰ میلادی تاسیس شد، آموزشگاه «انطاکیه» است که بمرور از مراکزهای فرهنگی نیرومند منطقه شد و از آسیبهای جنگی نیز به دور نماند.

سومین آموزشگاه که حدود پنجاه سال پس از انطاکیه، در سال ۳۱۰ میلادی تاسیس شد، آموزشگاه عالی «نصیبین» است. این شهر بیش از شهرهای دیگر در معرض دگرگونیهای اجتماعی و حکومتی قرار داشت و غالباً عرصه کارزارهای نظامی بود و ساکنان آن تمایلات گوناگون پیدا می‌کردند. مرزبانان ایرانی، این منطقه را همیشه متعلق به حکومت مرکزی ایران می‌دانستند و حتی زمانی استاندار نصیبین پدر مهران، گشنسب از دودمان شاهی بود.^{۴۲}

* Porphyrios.

در یکی از همین جنگها، در سال ۳۶۳ میلادی، که استان نصیبین فتح گردید به طور موقت از رونق این آموزشگاه کاسته شد.

چهارمین آموزشگاه که به دنبال همین امر تاسیس شد و شاید ایجاد آن موجب کم اهمیت شدن آموزشگاه نصیبین نیز به شمار آید، آموزشگاه ایرانیان در شهر ادسا (همان شهری که والرین امپراتور روم و بزرگان و سرداراننش به اسارت شاپور اول ساسانی و ارثش ایران درآمدند) است که توسط قدیس افرام^{*} رهاوی (۳۰۹-۳۷۳م) ایجاد شد. آموزشگاه مزبور از سال ۴۳۶ میلادی رو به ضعف نهاد و در سال ۴۸۹ میلادی که منطقه زیر سلطه رومیان قرار داشت، به دستور زنون امپراتور روم به بهانه ارتداد نسطوری، بکلی تعطیل شد. از همان سال کوششهایی به عمل آمد تا آموزشگاه نصیبین زنده شود. در این حرکت دینی-فرهنگی، دو اسقف ایرانی به نامهای برسوما مطران شهر نصیبین (۴۴۹-۴۵۰م)، و نرسی تلاشهای زیادی از خود نشان دادند.^{۴۳} علاوه بر این چهار دارالعلم بزرگ، آموزشگاههای آمد (دیاربکر)، قنسرین، سلوکیه، در تیسفون، به ریاست مباراباو چندین نهاد آموزشی دیگر در کنار دیرها و کلیساهای تاسیس شده بود که به آنها «اسکول» می گفتند. در منابع اسلامی فارغ التحصیلان این آموزشگاهها به «اسکولائین» شهرت داشته اند.^{۴۴}

ب- مذهب و موضوعات سیاسی و فلسفی

آموزشگاههای برشمرده مورد توجه دو دولت ایران و روم شرقی بودند و به علت جنگهای ممتد و دست بدست شدن منطقه، هر زمان سیاست خاصی بر آنها حاکمیت می یافت و در پیوند با این سیاستها، گاه توسط یکی از دو کانونهای قدرت، اندیشه های مذهبی ویژه و آرمانهای فرقه ای جدید، رشد و توسعه پیدا می کرد و زمانی دیگر، نه تنها از گسترش آن جلوگیری به عمل می آمد، بلکه دارندگان آن عقاید، سرکوب نیز می شدند.

از آن میان مذهب نسطوری و توسعه آن در منطقه است که بیشتر اشاره شده.

*. Ephrem, Ephram.

پيروان این مذهب جدید به نام دیوفیزیت ها^{*} در برابر مونوفیزیت ها^{*} و اختلافات و کشمکشهای آنان با یکدیگر چند قرن اندیشه و عقاید مردم مسیحی و غیرمسیحی منطقه را به خود معطوف کرد. حکومت و مردم ایران به علت طرفداری امپراتور روم از مونوفیزیت ها، سعی در دفاع از نسطوریان و فراهم آوردن وسایل تبلیغ و گسترش مذهب آنان در سراسر ایران داشتند، به گونه ای که این مذهب حتی در خوارزم و سند هواخواهانی به دست آورد و برعکس کانونهای سنتی و ارتدکسی مسیحیت مونوفیزیت ها، با تمام قدرت امپراتوری روم، و موقعیت تبلیغاتی آن، در ایران نفوذ فراوان کسب نکرد با اینکه پاره ای از مردم غرب ایران و سورستان بر آن آیین بودند. به همین دلیل آموزشگاههای نسطوریان که در منطقه پا گرفته بودند، کار بدستان آن به ایران گرایش داشتند، این گروه مروج اندیشه های ارسطویی به شمار می رفتند، حال آنکه دسته دوم به افلاطونیان جدید متمایل بودند که البته ایرانیان برون از نظام نسطوریگری، مستقلاً یا از طریق مونوفیزیت ها با اندیشه های افلاطونیان نیز آشنایی می یافتند و به ترجمه آثار فلسفی و تحقیق درباره آنها مبادرت می کردند. در آموزشگاههای برشمرده بسیاری از تالیفات حکمای نامبردار یونانی به زبان سریانی ترجمه شد و در مباحث گوناگون آن تحقیقات جدید به عمل آمد و در پیوند با مسیحیت نظریات جدیدتری ابراز شد.

در سلوکیه اندیشه های ارسطویی و بخشهایی از حکمتهای یونانی در زمان انوشیروان تعلیم و تدریس می شد. پولس ایرانی که رئیس حوزه روحانی نصیبین بود و از مشهورترین علمای نصارای ایرانی به شمار می رفت، خود کتابی درباره منطق ارسطو به زبان سریانی برای انوشیروان نوشت. دیگر ایرانیانی که در این باب شهرت علمی یافته اند، نام و نشانشان در تاریخ باقی است.^{۴۵}

ج- دانشها و خاستگاههای تاریخی آنها

در آموزشگاههای برشمرده، سه نوع دانش از سه منطقه مهم جهان گردآوری و تعلیم

*. Dyophysites Monophysites.

می شد:

«بخش نخست» دانشهای دینی مذهب نصاری بود که در پیوند با مثنوی یهودی، به منطقه شام و فلسطین تعلق داشت و انگیزه اصلی پایه گذاری آموزشگاههای یاد شده، تربیت دانشجویان و آماده کردن آنان برای هدایت و ارشاد مسیحیان در تمام کلیساهای منطقه های نسطوری نشین خاصه سرزمینهای ایران بود. به همین دلیل خواندن کتابهای مقدس (عهد عتیق)، سرودها و دعاها، مذهبی، انواع نمازها، انجیلهای نصاری از دروس اساسی علمی و عملی آموزشگاه به شمار می رفت.

«بخش دوم»، دانشهای فلسفی بود که خاستگاه آن یونان و پس از آن اسکندریه به شمار می رفت و در این باب آثار ارسطو از اعتبار بیشتری برخوردار بود و در این نوع آموزش، به تحقیق «به تاریخ جهان و تاریخ طبیعی و جغرافیا و بلاغت نیز می نگریدند تا متکلمانی آشنا به دانشهای گوناگون به بار آورند و دین را با دانش بیارایند».^{۴۶}

پیکولوسکایا می نویسد:

«آکادمی نصیبین همانند دیگر مکاتب مسیحی سوریایی از پایگاه مادی استواری برخوردار شد. بازرگانان و پیشه وران، این موسسه را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند، زیرا کسب علم و دانش برای ادامه فعالیت آنان ضروری می نمود. گرچه آکادمی نصیبین مکتبی دینی و روحانی بود ولی به هر تقدیر اطلاعات و معلوماتی در اختیار طلاب قرار می داد»... «همواضافه می کند» تعداد شخصیتهای اجتماعی سوریایی و ایرانی که مکتب نصیبین را به پایان رسانیدند، اندک نبود. زبان ادبی این شخصیتها سریانی بود. شاگردان این مکتب که یکی از نخستین دانشگاههای سده های میانه به شمار می رود، بجز نگارش رسالات مذهبی و ادعیه، آثاری در زمینه فلسفه، فلسفه طبیعت، منطق، کیهان نگاری* و تاریخ به رشته تحریر کشیدند».^{۴۷}

«بخش سوم» دانشها و آگاهیهای است که از شرق منطقه، یعنی ایران و

* Cosmographie.

هستند، به مراکز علمی یاد شده، رسیده است. ذکر این نکته ضرور به نظر می رسد که مریودان زرتشتی با ایجاد این آموزشگاهها که گاه معلمان و متعلمان آن از زرتشتیان تغییر مذهب داده، به شمار می رفتند، به صورتهای گوناگون مخالفت می کردند. اما در همین عنادها و کشمکشها و دگرگون شدن باورهای مذهبی، پاره ای از عناصر اعتقادی ادیان و مذاهب این سوی دجله در سورستان و مجموعه اعتقادی مردم آن سامان اثرات لازم را باقی گذاشته است.

فزون بر اینها، برخی از دانشمندان و استادان آموزشگاههای برشمرده، از زبان پهلوی نیز کتابهایی به سریانی برگرداندند. از آن میان «کلیله و دمنه» و «ستدبادنامه» که تا دوران اسلامی باقی ماند و از زبان سریانی نیز کتابهایی به زبان پهلوی ترجمه شد. معنا بیت اردشیری* زاده شیراز و از شاگردان و همکاران برسوما یکی از مترجمان شناخته شده منابع سریانی به پهلوی است.

د- آیین نامه و مصوبات آموزشگاه

از چگونگی اداره و تعلیم و تربیت همه آموزشگاههای یاد شده، آگاهیهای فراوان در دست نیست، آنچه به دست آمده مربوط به دو دارالعلم ادسا و نصیبین است که البته همه مسائل را نیز بیان نمی کند.^{۴۸}

اسنادی که تا کنون مورد بررسی قرار گرفته بیشتر در باره آیین نامه آموزشگاهها و امور داخلی آنها و پاره ای رویدادنامه ها و زندگینامه ها و اشعار ساده ای است که به قول پیکولوسکایا: «همه این آثار که نمایانگر فرهنگ وسیع و رشد یافته اهالی سریانی زبان میان رودان (بین النهرین) و ایران است، امکان می دهد تا به ماهیت یک رشته از مسائل و ارزشهای اجتماعی آنها و نیز تاریخ فرهنگ عصر ساسانی و دوران خلافت پی بریم».^{۴۹}

پس از اینکه آموزشگاه ادسا تعطیل شد و شاگردان و معلمان در نصیبین، آموزشگاه خود را بر پا کردند برسوما اساسنامه ای برای آموزشگاه جدید تدوین کرد و

* Maana de Beit Ardachir.

همهٔ معلمان و شاگردان و کارکنان نیز با آن موافقت کردند و گویا این رسم هر ساله طی مراسمی اجرا می‌شد. اما پس از درگذشت آن قدیس ایرانی نظم و انضباط بهم خورد و اساسنامه از اعتبار ساقط شد تا اینکه با پیدا کردن متن اصلی اساسنامه که معاندان آن را از میان برده بودند، قدیس دیگری از ایران به نام نرسه در نهمین سال سلطنت قباد ساسانی (۴۹۶ م) از نو، با تدوین آیین‌نامه‌ای روشهای کهن را زنده کرد و این بار نیز مورد توافق اسقفان آموزشگاه قرار گرفت و بمرو در متن آن دگرگونی و اصلاحاتی هم انجام یافت و در زمان انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ م) مجدداً مورد تصویب اسقفان زمان و مدیران آموزشگاه و شاگردان واقع شد. در زمان هرمزد چهارم (۵۹۰=۵۷۸ م) و اندکی پس از وی برای چندمین بار مصوبه‌هایی بر آن افزوده شد و بدین صورت: «آیین‌نامه و مصوبات مکتب یا مدرسهٔ نصیبین (که آن را آکادمی و یا دانشگاه سوریاییان می‌نامیدند) مشتمل بر دو سری شد: سری اول به سال ۴۹۶ و سری دوم به سال ۵۹۰ میلادی تعلق دارد. گذشته از آن تاییدیه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه آیین‌نامه نه تنها از سوی معلمان و مدرسان، بلکه از سوی طلاب نیز در جلسات سالیانه مورد تصویب و تأیید قرار می‌گرفت. در آگاهیهای موجود تاریخها نیز قید شده‌اند. همهٔ اینها و نیز نسخه‌های خطی موجود مدارک معتبر و بسیار ارزشمندی به شمار می‌روند».^۵

هـ - هیأت علمی - آموزش و اداری

استادان و مدرسان و مربیان آموزشگاه، بر پایهٔ اساسنامهٔ مصوب، در سلسله مراتب تعلیمی و امور تربیتی قرار داشتند. رهبری آموزشگاه با استادانی بود که تدریس درسهای پر مسئولیت و حل و فصل امور انضباطی را برعهده داشتند.

— ربان، به معنای اخص رهبر و رئیس مدرسه بود که مترادف با واژه «استاد ما = استا ذنا»^{*} است و استادان دیگر نیز به این لقب نامیده می‌شدند.

— مفاسقانا یا مپاشکانا^{*} مفسر و مترجم متون مقدس و روشن کنندهٔ معانی

*. Notre Maire Mepashkana

لفظی و تاریخی و باطنی آنها^{*} بود. و چندین دستیار او را کمک می‌کردند و غالباً ریاست آموزشگاه را نیز برعهده دار می‌شد.

— ماکریانا^{*} قاری کتابهای آسمانی با صدای مناسب (بلند یا آهسته) بود، آهنگ سرودهای گوناگون مذهبی را به شاگردان می‌آموخت تعلیم دستور زبان و نحو نیز برعهدهٔ وی بود و گاه کلاسهای پایین را نیز تعلیم می‌داد و نوعی میانجی^{*} به شمار می‌رفت.

— سفّریا سافرا^{*} معلم خط و شیوهٔ نگارش و خوشنویسی بود.

— بادوکا یا بدوقا^{*}، استاد فلسفه و منطق به شمار می‌رفت.

— مها گیانا^{*}، مدرس هنر معانی بیان و شیوهٔ سخنوری^{*} بود.

— آموزندگان آداب دینی، بخشی که بیشتر جنبهٔ علمی داشت (دستیاران) برعهدهٔ آنان بود.

— آموزندگان موسیقی و فصیحهای مذهبی، گروه دیگری از هیئت آموزشی به شمار می‌رفتند.

— دبیران و نویسندگان، مسئولان کارهای پژوهشی و اندیشه‌گری و مدرسانی (استادیاری) بودند.

از لحاظ ادارهٔ آموزشگاه و مسائل مالی و امور کتابخانه نیز مشاغل دیگری وجود داشت که اهم آنها عبارتند از:

— ربا بیستا^{*}، به معنای ارشد یا بزرگ خانه، کتبخدا، خانه‌دار، مهماندار، بیماردار^{*} است. وی امور مالی و اقتصادی آموزشگاه را انجام می‌داد و کارهای کتابداری و فعالیتهای کتابخانهٔ آموزشگاه را نیز برعهده داشت.

پیگولوسکایا دربارهٔ این شخصیت برجستهٔ اداری می‌نویسد:

«همهٔ اموال و اثاثیهٔ مدرسه که اندک نبود در اختیار این شخص قرار داشت.

همانند صومعه‌ها، زمین، پول و دیگر هدایا در اختیار مدارس قرار می‌گرفت. در نتیجه

*. Exegete Makreyana. Mediateur Safara Badouka

Mehagiana Rehtorique Rabbaita Majordom.

مدارس امکان خرید اموال غیرمنقول را داشتند، این اموال جزء املاک مدرسه محسوب می شد.^{۵۱}

کارهای بنایی و ساختمان سازی، بنا کردن گرمابه و امور نظافتی نیز برعهده وی بود. همچنین «مسئول یا مدیر امور اقتصادی و مالی مراقبت از رفتار طلاب مدرسه دینی و حفظ نظم آن را برعهده داشت. احراز این مقام از طریق انتخابات در مدرسه انجام می گرفت».^{۵۲}

مقام مالی بسیار مورد اعتماد و احترام کارکنان آموزشگاه قرار داشت و هیئت علمی و آموزشی را با کارکنان اداری پیوند می داد، شاگردان آموزشگاه نیز وی را رابط خود و مقامات آموزشگاهی به شمار می آوردند.

۱- مقررات داخلی آموزشگاه و موقعیت شاگردان

شاگردان آموزشگاه که از منطقه های مختلف انتخاب می شدند، در آغاز تعهد می کردند که تمام مقررات و قوانین و رسوم حاکم بر آموزشگاه را بپذیرا شوند، و هیچگاه کوچکترین رفتاری برخلاف آن، از ایشان سرنزند. لباس و آرایش موهایشان ساده باشد ریش خود را تراشند، بر پایه آیین نامه، همه گاه موقر و متین باشند. سخنان ناشایست و دروغ و تهمت و افترا و مسخرگی و گلاویز شدن با یکدیگر و بی توجهی به آداب و عبادات از آنان بروز نکند. تن پروری و تنبلی را که «منشاء همه زشتیها است» از خود دور سازند.^{۵۳}

آموزشگاه را نه تنها ترک نکنند، بلکه بدون اجازه کتبخدا یا ناظم از محوطه درسی نیز بیرون نروند و زمانی که در بیرون از آموزشگاه هستند، در انتظار مردم، و ناهارخوریهای عمومی و دکانها چیزی نخورند و نیاشامند.

بامدادان با شنیدن بانگ خروس، هماهنگ با یکدیگر از خوابگاههای خود خارج شوند و در رواق عبادت و درس گرد آیند و تا شامگاه در آنجا باقی مانند و احترام جلسه و «برادران»^{*} را کاملاً رعایت کنند زیرا کسانی که دارای عنوان طلبه

*. Kenusia.

هستند، حق ندارند نوشتن، خواندن، بررسی کردن و مطالعه جمعی را به یک سونهند مگر آن که امری فوری و وقفه ناپذیر در کار باشد».^{۵۴}

شاگردان آموزشگاه کتابهایی را که از کتابخانه به امانت می گیرند، آنها را باید با دقت نگاهداری کنند. روی آنها چیزی ننویسند. در زمان تعیین شده، آنها را باز گردانند تا دیگر شاگردان نیز از آنها استفاده برند. هرگاه «کسی از مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه کتابی را برای مطالعه و رونویسی به امانت گیرد و در صورت فراموشی، او را آگاه نکنند، مجازات و از شهر اخراج خواهد شد»... «همچنین هرگاه» کسی شیء گم شده ای را می یافت، موظف بود ماجرا را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی برساند و جریان یافتن شیء گم شده را در جلسه اعلام کند تا صاحب شیء شناخته شود و شیء گمشده به وی باز گردد. [هرگاه] او به چنین کاری دست نزند مجازات و از شهر اخراج خواهد شد».^{۵۵}

همچنین به شاگردان گوشزد می شد که در صومعه با زنان و دختران دیدار و گفتگو نکنند و اگر خلافی از آنان سر می زد و زدو خوردی صورت می گرفت و «ارشد» ها گزارش می دادند، مقصر «در جلسه با حضور همگان مجازات [بدنی]» می شد و این مجازات در برابر همگان «تدبیری انضباطی جهت اصلاح و تربیت شخص گناهکار به شمار می آمد و اگر سه بار توبه می شد و اصلاح نمی گردید می بایست مدرسه را ترک گوید و از شهر خارج گردد».^{۵۶}

بر پایه آگاهیهای موجود، شاگردانی عضو رسمی آموزشگاه می شدند که تمام آیینها و رسوم و مقررات را انجام می دادند و استادان و کارکنان و ارشدهای آموزشگاه بر آن گواه می بودند.

شاگردانی که پذیرفته می شدند، البته در آموزشگاه کمابیش آزادیهای داشتند، اما نزد اهالی شهر نمی توانستند سکونت گیرند و با آنان غذا بخورند. برای ایجاد وحدت و حفظ «سازمان متشکل و منسجم» زندگی آنان در آموزشگاه همگانی و مشترک و یکسان بود.^{۵۷}

زمان تحصیل سه سال بود. شاگردان به طور رایگان تحصیل می کردند. سال تحصیلی پس از ماه اکتبر (تشری) برابر با دهم آبانماه شروع می شد و در آغاز ماه اوت

(آب) برابر با دهم تیرماه پایان می یافت. شاگردان در تعطیلات تابستانی و تعطیلات کوتاهتر زمستانی، می توانستند به کارهای کشت و درو و باغبانی و چیدن انجیر و زیتون و گهگاه بازرگانی (موقت و مشروط) بپردازند و برای پاره‌ای از نیازهای خود پولی تهیه نمایند چه به نقل از برحدبیشا با عربایا* مقرر چنین بود که تحصیلات در دو دوره تابستانی و زمستانی صورت پذیرد. این امر تصادفی نبود؛ زیرا انسان دارای جسم و جان است و جسم و جان از یکدیگر جدا نیستند. بدین جهت پدران مقدس اعلام داشتند همان گونه که غذای روح ضروری است، به طلاب باید فرصت داده شود تا برای غذای جسم خود نیز کار و کوشش کنند»^{۵۸}.

البته شاگردان آموزشگاه حق نداشتند به هرکاری دست بزنند، مثلاً گدایی و رباخواری کنند یا مشغول کاری شوند که شرمساری پیش آورد.

مسئولان آموزشگاه، گاه به شاگردان تهیدست کمک مالی می کردند یا به آنان اجازه می دادند که به تدریس و تعلیم بپردازند مشروط بر اینکه عدد شاگردانشان از دو، سه تن تجاوز نکند و به صورت گروهی (کلاس) درنیاید. اما اگر شاگردی «به سبب ضعف یا بیماری قادر به کار کردن نباشد. باید مراتب نیازمندی خود را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه برساند. مسئول مزبور در حد امکان به او کمک خواهد کرد. طلبه حق تقاضا از مومنین و کوفتن درب خانه ثروتمندان و دراز کردن دست سؤال نزد زنان را به هیچ دلیل و بهانه‌ای ندارد.

طلبه حق ندارد چنین وانمود کند که گویا فرستاده مدیر و یا مسئول امور اقتصادی و مالی و دیگر برادران شناخته شده مدرسه است»^{۵۹}.

از شاگردان بیمار آموزشگاه پرستاری می شد و همدرسان و دوستان او می توانستند و گاه موظف بودند، از او عیادت نمایند و در پرستاری و مداوای او کمک کنند. نظم و انضباط در آموزشگاههای یاد شده حاکمیت مطلق داشت. شاگردان دارای حق اعتراض نبودند. استادان نیز، جز در زمان بیماری، حق غیبت نداشتند. مدیر مدرسه می توانست آنان را دور از شاگردان سرزنش و توبیخ کند و از دریافت

* Barhadbesabba Arabaya.

مشوقی مقرر محرومشان نماید. شاگردانی که فارغ التحصیل می شدند در منطقه‌های مسیحی نشین ایران و میان دورود، به خدمت کلیساها و دیرها و مدرسه‌های ابتدایی در می آمدند و تبلیغات مذهبی خود را بر پایه مسیحیت نسطوری توسعه می دادند.

آموزشگاه ادسا و نصیبین و دیگر آموزشگاههای مسیحیان ایرانی بسان آموزشگاه عالی گندی شاپور، تا بخشی از روزگار حاکمیت اسلام و عباسیان پایدار ماند.

مرکزهای دینی و آموزشی یهودیان ایران

پس از ویران شدن اماکن مقدس یهود در شهر اورشلیم و به اسارت رفتن یهودیان توسط اسکندر نهمربابلی، در سال ۵۳۸ ق م، سپاهیان ایران به سرداری کوروش هخامنشی، منطقه میان رودان را تا دریای مدیترانه مسخر شدند و یهودیان و دیگر اسیران بابل را آزاد کردند. با اینکه گروه کثیری از یهودیان به بیت المقدس بازگشتند، اما گروهی اقامت در بابل و ایران روزگار هخامنشی را پذیرا شدند و از آن زمان جامعه ایران با اقلیت مذهبی - قومی یهود آشنایی یافته است.

در سرتاسر دوران هخامنشی و سلوکیه و بخشی از دوره اشکانیان، پاره‌ای اخبار و داستانها نظیر افسانه استر و خشایارشا، یا فعالیت‌های بازرگانی و پیوندهای ساختگی و نامسلم با دربار و مرکزهای قدرت و جز اینها، در برخی از منابع آمده است. بدیهی به نظر می رسد که یهودیان در ایران جماعت‌های خود را حفظ کرده‌اند و دارای معابد و کنیسه، بوده‌اند و با احتمال برای کودکان خود درس‌خانه داشته‌اند و در زده‌های بالای آموزشی پیوندهایی نیز با محافل دینی و فرهنگی در بیت المقدس برقرار کرده‌اند که چگونگی آن به علت کمبود اسناد معلوم نیست.

روشن است که در حمله یونانیان به بیت المقدس و پس از آن در دوران ممتد جنگهای ایران و روم مآل اندیشی یهودیان در این بوده است که با ایرانیان و حکومت ایران همساز باشند و در برابر مهاجمان آن سوی آسیا، آن قدرت بر دوام آسیا را گرامیتر بدارند.

الف- تأثیر و تأثر فرهنگی و دینی

ورود یهودیان بابل به ایران و برخوردهایی که با ساکنان این سرزمین طی چند قرن صورت گرفت، موجب شد که اثراتی از اندیشه‌ها و آرمانهای ایرانی، به شیوه‌هایی در دیانت یهود که هنوز مدون نشده بود، نفوذ یابد.

جان فاس می نویسد:

«ظاهراً یهود با آیین مزدیسنیزم در بابل تماس حاصل کردند و از اصل و فرع کیش ایرانیان آگاه شدند از جمله مسئله اعتقاد به اهرمن که آنها به شیطان تعبیر کردند و همچنین اعتقاد به ملائکهٔ کروی و بعث بعد از موت و ظهور مسیحای نجات دهنده. همهٔ این نکات و معانی در آنجا در دین یهود نفوذ یافت زیرا اثری از این مبادی در آثار اولیهٔ آن قوم دیده نمی‌شود»^{۶۰}

به همین دلیل، کوروش پارسی، زمانی که قوم یهود را آزاد کرد، از او در کتاب مقدس به عنوان «مسیح» یاد شد و به نظر می‌رسد که در نهضت‌های مسیحیت «مشخوت» وی نخستین مسیح به شمار آید.^{۶۱}

ورود انبیاى بنی اسرائیل (چون دانیال، عزرا، نحمیا و...) و دانشمندان یهود اعم از ربانیم (ربانها-رابها)، دیانیم (دیانها، حقوقدانها) شوفطیم (شوفطها، داوران، قاضیان) و حاخامیم (حاخامها، علما و روحانیون) به ایران و تماسها و برخوردها و گفتگوهای آنان با ایرانیان و موبدان زرتشتی، زمینهٔ تأثیر پذیرها را برای هر دو طرف گسترده ساخته است که بی‌تردید ریشه‌های بسیاری از «اسرائیلیات» ایرانیان را از آن زمان باید جستجو کرد.

حملات رومیان به آسیا و سختیها و فشارهایی که بر یهودیان وارد شد به پاره‌ای اندیشه‌ها و برداشتهای آنان قدرت و جلای بیشتری داد. و یل دورانت در این باره بیان می‌دارد:

«فکر یک خدای نجات دهنده [مسیح] گویا در ایران و از بابل به آسیای غربی آمده بود. کیش زرتشتی، تمام تاریخ و تمام زندگی را مانند جنگی میان نیروهای مقدس نور و نیروهای اهریمن ظلمات نمایش می‌داد و می‌گفت در پایان رهاونده‌ای به نام شائوسیانست یا میثرا خواهد آمد تا میان مردمان داوری کند و عدالت و

صلح را جاودانه حکمفرما سازد. در نظر بسیاری از یهودیان تسلط روم جزو پیروزی زود گذر شده بود».^{۶۲}

ب- دگرگونیهای سیاسی- فرهنگی در مرکزیت یهود

پس از ویران شدن معابد یهود در اورشلیم برای نخستین بار توسط بابلیان مرکزیت این دیانت و وحدت معتقدان به آن درهم ریخت که البته آغاز آن را باید در روزگاری پیشتر جستجو کرد، و با اینکه بخش عظیمی از اسیران بابل به دستور کوروش به فلسطین بازگشتند، اما یگانگی کامل یهود به وجود نیامد و جامعهٔ آنان به سوی انحطاط و چند دستگی پیش رفت زیرا:

— دسته‌ای معتقد به شرکت در کوششهای جمعی و حکومتی بر پایهٔ مذهب بودند (پیروشیم)؛ گروهی با اینکه به دیانت یهود اعتقاد داشتند اما غیر مذهبی می‌اندیشیدند و تفسیرهای کاهنان یهود و شورای مذهبی* را قبول نمی‌کردند (سدوقیم)؛ جماعتی دیگر خود را از امور اجتماعی و سیاسی دور نگه می‌داشتند و حالتی عارفانه و مذهبی خالص به زندگی خود می‌دادند (حسیدیم) و در میان آنان فرقه‌ای به نام اسن‌ها* شهرت داشتند که در مبارزات خالصانهٔ مذهبی — عقیدتی در عین گدی علیه رومیها، به قتل رسیدند آنان دارای «افکار برهمنی، بودایی، پارسی [زردتشتی] فیثاغورسی و کلبی» بودند که «در چهارراه تجارتهی اورشلیم نفوذ کرده بود».^{۶۳}

جان فاس دربارهٔ این گروه می نویسد:

«خود را فرزندان نور نام داده و چشم به راه پادشاه نور بودند و دیگران را اولاد ظلمت می‌شمردند که فرشتهٔ تاریکی (اهریمن) بر آنها حکومت می‌کند. گویا این عقاید را از زردشتیان اقتباس کرده بودند».^{۶۴}

اختلافات میان یهودیان، گاه به جنگهای داخلی و خونریزیها بدل می‌شد، و وحدت قوم را در معرض نابودی کامل قرار می‌داد به طوری که امپراتوری روم براحتی

*. Sanhedrin Essenes.

در سال ۶۳ ق م بیت المقدس را زیر سلطه خود درآورد.

یهودیانی که پس از فتح بابل به ایران مهاجرت کرده بودند، از وقایع فلسطین کسما بیش دور افتاده بودند لکن از اخبار حادثات آن دیار آگاه و متأثر می شدند، و نسبت به ایران که در حال جنگ با رومیان بود، گرایش بیشتری یافتند.

با اینکه تبدیل و تغییر مذهب در ایران، میان زردشتیان و یهودیان رخ می داد، اما تا زمانی که جنگهای ایران و روم جلوه های مذهبی «زردشتی و مسیحی» پیدا نکرده بود یا در زمانهایی که تبلیغ مسیحیت خاصه نسطوریگری توسعه نیافته بود و پاره ای از مبلفسان نصاری خاصه غیر نسطوریان به گونه ای محو و نابودی این قوم را به عنوان کشندگان مسیح برنامه ریزی نکرده بودند، یهود و یهودیت در ایران در عرصه توجه خاصی واقع نمی شد. کنیسه ها و درسگاهها و محله های یهودی نشین در امنیت نسبی قرار داشتند و غائب سختگیرها و احبانه های موسمی جنبه های سیاسی داشت. به همین دلیل نه تنها یهودیان ایران بلکه یهودیان فلسطینی و مهاجرانی که به شهرهای شام رفته بودند، در جنگهای ایران و روم، نسبت به پرورزی ایران دلپستگی بیشتری نشان می دادند. این امر از سال ۷۰ میلادی که بیت المقدس برای بار دوم توسط رومیان خراب شد و جماعت یهود، پس از چندین جنبش بکلی آواره و سرگردان شدند، نمای روشنتری یافت.

ج- شکل گیری «یشیوا» یا آموزشگاه دینی

پس از ریاست دوتن از رابه های مشهور یهود به نام شمای، هیلل، بر جماعت یهود و راب دیگری به نام یوحنا بن زکای که شاگرد هیلل بود به دنبال سختگیرهای رومیان در سالهای قرن یکم میلادی از اورشلیم به یبته* در ساحل مدیترانه که تا کستان وسیعی داشت، گریخت و در آنجا آموزشگاهی (مدراش = مدرسه) بر پا کرد. پیش از این نیز البته در کنیسه بزرگ اورشلیم* جمعیت یهود برای شنیدن احکام و تواریح ایام و انجام مراسم مذهبی اجتماع می کردند و «تورات» را از زبان حافظان آن می شنیدند و به

*. Sanhedrin. Yabne Synagogue.

گونه ای جلسه یا نشست داشتند که به زبان عبری به آن یشیوا می گفتند و در آن «یشیوا» ها هم نوعی تحلیل و تبیین از کتاب آسمانی به عمل می آمد (هلاخا)؛ و هم داستانها و افسانه های یهود (هااگدا) شنیده می شد، اما در آموزشگاه یبته و پس از آن در آموزشگاههای قیصریه، صفوره، طبریه، به طور دقیقتری، نظام آموزش یهود شکل گرفت. برای اینکه «تورات» از میان نرود، صورت نوشتاری یافت و در نسخه های متعدد به نگارش درآمد. علاوه بر «تورات»، اقوال و حدیثهای بزرگان مذهب و انبیای بنی اسرائیل (میشنا) مدون گردید، و مدرسان قانونهای غیرمدون (تنائیم) و روشن کنندگان و شارحان میشنا (امورائیم) و استدلال کنندگان کلامی و فقهی (ساورائیم) کوششهای زیادی در این راه از خود نشان دادند.

بر میشنا که مختصر و به زبان عبری است دو تفسیر (گمارا) به زبان آرامی نوشته شد، یکی گمارای اورشلیمی یا فلسطینی (قرن سوم تا پنجم میلادی) و دیگری گمارای بابلی (قرن پنجم میلادی) که هر دو مفصل و دارای بیان هلاخا (عقلی) واگدا (نقلی) است، و مجموعه میشنا و تفسیر آن (گمارا) به نام تلمود (= آموزش، تعلیم) شهرت یافته است و اکنون دو تلمود اورشلیمی و بابلی وجود دارد و پس از کتاب مقدس (تناخ) «تورات» انبیاء، مکتوبها) مهمترین مرجع مذهبی یهود است.^{۶۵}

د- ویژگیهای فرهنگی «یشیوا» در ایران

یهودیان ایران، خاصه پس از مسافرتها ی چند تن از انبیای خود به این سرزمین، برای حفظ فرهنگ و اعتقادات مذهبی و قومی آموزشگاههایی به وجود آوردند. یشیوای یبته در فلسطین با جماعت یهود ایران و نهادهای آموزشی و فرهنگی آن در ارتباط بود.^{۶۶} در بخشهای غربی ایران و خوزستان و میان رودان، کانونهای فرهنگی - دینی یهود توسعه بیشتری یافته بود، به گونه ای که بابل پایتخت یهودیان تبعیدی و آواره شد و از قرن دوم تا قرن دهم میلادی به صورت مرکز فرهنگی و مذهبی یهود باقی ماند.^{۶۷} یهودیان ساکن میان دورود و خوزستان که تفسیر بر میشنا را نگاهشتند و به نام تلمود بابلی هم اکنون به عنوان مرجع مذهبی مورد قبول همه یهودیان جهان قرار دارد، به تصدیق تمام علمای یهود از قرن پنجم میلادی تاکنون، دارای ارزش و اعتباری چندین

بار بیشتر از تلمود اورشلیمی است. یکی از محققان تاریخ یهود ایران می نویسد:

«با اینکه تلمود یکی از مفاخر یهودیت [است] و در تنویر افکار، اثرات بسزایی دارد، مع الوصف خالی از تنقید، از نقطه نظر خود یهود هم نمی باشد، زیرا در قسمتی از آن، مجموعه‌ای از افکار غیریهودی که گویا از معتقدات ایرانیان زردشتی گرفته شده مانند، راجع به [کذا] قدرت اجنه و حتی مثلها و تفسیراتی که براساس معتقدات عادلانه «تورات» و انبیای اسرائیل وفق نمی دهد، وارد است».^{۶۸}

بدیهی است متن تفسیری عظیم که تدوین آن چند قرن به طول انجامد، آن هم در محیط فرهنگی گسترده و با نفوذ ایران و بابل، نمی تواند خالی از اثرات جامعه و اندیشه‌های برخاسته از آن باشد. مراکزهای علمی یهود در ایران، علاوه بر ارشاد و هدایت قومی، برای آموزشگاههای مسیحیان نیز به عنوان پایگاه فرهنگی کتاب مقدس (عهد عتیق) درآمده بود به طوری که در عصر انوشیروان که رونقی برای یهودیان پیش آمد، مسیحیان نسطوری که خود را به یهودیان کمابیش نزدیکتر می دانستند، تا به دیگر مسیحیان معاند و وابسته به امپراتوری روم، خواندن «تورات» را توسعه دادند، و از معلمان یهود نیز استفاده کردند و چون نوشتارهای عبری دارای علامتهای مصوت نیست و خواندن آن جز برای اشخاص متخصص، مشکل است. ابتکاری از سوی یهودیان ایران به کار رفت و با اختراع علامتهایی که در زیر یا بالای حرفها قرار می گیرد، نقیصه خواندن زبان مقدس از آن زمان برطرف شد و اکنون همان علامتها در نوشتارهای یهودیان سرتاسر جهان اعم از دستنویسی یا چاپی به کار می رود.^{۶۹}

در آموزشگاههای ایرانی (نظیر گندی شاپور)، دانشمندان یهودی نیز تدریس می کردند و پاره‌ای محصلان یهودی نیز در رشته‌های پزشکی و علوم طبیعی، آموزشی می گرفتند.^{۷۰}

در آموزشگاههای یهودیان نیز در رشته‌های پزشکی و نجوم و شیمی، استادان ایرانی و زردشتی تعلیم می دادند.^{۷۱}

ه - مهمترین «یشیوا» های یهودیان ایران

در باره بسیاری از «یشیوا» ها و چگونگی آنها که بمرور در ایران باستان ایجاد شدند،

خاصه در مناطق خوارزم و خراسان و مازندران و دماوند و اصفهان و دیگر بلاد یهودی نشین آگاهی دقیق فراهم نیست؛ اما در مورد منطقه غربی ایران (خوزستان و میان دورود) پژوهشهایی انجام گرفته و از چندین آموزشگاه و مرکز علمی معتبر به شرح زیر یاد شده است:

— یشیوای شهرسورا، در سال ۴۱۹ میلادی تاسیس شده تا هشت قرن تداوم داشت. زمانی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، ریاست آن با راب راشی مدون تلمود بابلی بوده است.

— یشیوای شهر فارس (نزدیک سورا)، آموزشگاه کوچکی بود که به ریاست پاپابرخنان تا سال ۳۷۵ میلادی تداوم داشته است.

— یشیوای نهاردا*، از مشهورترین آموزشگاههای فقهی قلمرو تلمودیهها بوده است.

— یشیوای شکان زیب* پس از خراب شدن نهاردا، تاسیس شد.

— یشیوای پومبیدیتا* آموزشگاه بسیار معتبری که ریاست آن زمانی برعهده «رابا» بنیانگذار تدوین تلمود بود و در حدود ۱۲۰۰ محصل از محضرش برخوردار می شدند.

— یشیوای ماهوزا* در کنار دجله قرار داشت و در آن نیز زمانی «رابا» ریاست می کرد. این یشیوا و یشیوای پومبیدیتا باهم رقابت داشتند و همین امر موجب رشد فرهنگی آنها شده بود.

— یشیوای بابل و یشیوای آپامه* دو آموزشگاه دیگری در همان منطقه بودند که البته شهرت زیادی نداشتند.

یشیوای نصیبین نیز به علت وجود آموزشگاههای ایرانی و مراکزهای فرهنگی مسیحیت و برخورد علمی با آنها، خاصه کمک در شناساندن تورات و زبان عبرانی از اعتبار زیاد برخوردار بوده است.

— یشیوای فیروزشاپور، آموزشگاهی بود که یهودیان پس از سختگیریهای هرمز

* Nehardea Shekan Zib Pumbedita Mahoza Appame.

چهارم پادشاه ساسانی (۵۷۹-۵۸۹ م) در مورد آنان و مسیحیان، در شهر مزبور که زیر نظر حاکمان عرب زبان بود، تاسیس کردند و از چند شهر دیگر بدانجا روانه شدند.^{۷۲}

۱- سازمان و برنامه های آموزشی

«یشیوا» های موجود در ایران کاملاً متعلق به پیروان یهود بود و از لحاظ دولتی هیچگونه کمکی دریافت نمی کرد. فقط در زمانهایی، حمایت حکومت را خواستار بود.

محصلان یشیوا که از مزایای تحصیل برخوردار بودند، از پیش مقدماتی از مذهب و زبان عبری را فرا گرفته بودند و برای تکمیل و رسیدن به مرحله عالی به این آموزشگاه می آمدند. آنان براساسی باید مومن و عامل به احکام باشند و عملی خارج از دستورهای مذهبی انجام ندهند.

در یشیواها، گاه خوابگاه وجود داشت و محصلان در آنجا می خوابیدند و گاه در خانه های بیرون از یشیوا زندگی می کردند و به هیچ وجه سختگیریایی که در آموزشگاههای مسیحی وجود داشت، در یشیواها دیده نمی شد. محصلان، غذا هر جا که می خواستند مشروط بر اینکه «کاشر» باشد، می خوردند. در مورد موی سر و ریش مقررات مذهبی را به کار می بردند. ازدواج می کردند و تشکیل خانواده می دادند و به هیچ روی تارک دنیا نمی شدند.

در مدرسه چند ساعت درس می خواندند و طبق مقررات بقیه روز به کارهای زراعتی و مشاغل مشروع دیگر می پرداختند. در تحصیل و کار، آداب و رسوم مذهبی را رعایت می کردند و در متین و موقر بودن کوشش نشان می دادند.

در یشیوا جای خاصی داشتند، تکلیفهای شفاهی و کتبی آموزشگاه را می بایست به طور دقیق انجام دهند و همه گاه در احترام به استادان و رئیس یشیوا (رش یشیوا) و کارکنان آموزشگاه و کنیسه (بیت کنست) ملزم بودند.

هر یشیوایی دارای یک رئیس بود که از طرف علمای بزرگ یهود انتخاب می شد و گاه رقابتهایی را به وجود می آورد. چندین استاد در زمینه های گوناگون

تدریس می کردند اگر شاگردان زیاد بودند، هر استاد یک دستیار* داشت که همزمان درس استاد را اعاده می کرد و اگر جمعیت زیادتر بود، عدد دستیاران اعاده [= همسان معید در مدرسه های اسلامی] زیادتر می شد.

رئیس یشیوا صبحها و عصرها درس می داد و یشیوا را نیز اداره می کرد. اهمیت یشیواها به شخصیت رئیسان و مدیران آنها از لحاظ علمی و سازماندهی ارتباط داشت. در پاره ای از یشیواها در زمانهایی، امور قضایی نیز حل و فصل می شد. یشیواها گاه مرکزیت روحانی و معنوی (علاوه بر مسائل دستوری و فقهی) هم داشتند و در باب آموزش مدرش های دیگر (متعلق به کودکان و نوجوانان) نیز صاحب نظر می شدند و گاه ربوت (روحانیت) یهود در آنجا به وجود می آمد.

برنامه درسی علاوه بر خواندن و تفسیر کتاب مقدس (عهد عتیق) و تکیه عقلی و نقلی بر پنج کتاب «تورات»، مطالعه و بررسی تلمود بود. میشنا را می خواندند و بر پایه گمارا تفسیر آن را که سه سال به طول می انجامید، می آموختند و کسی که آن را تمام می کرد، او را گمران (پایان دهنده، فارغ التحصیل) می نامیدند و پس از پایان دادن مراحل بعدی به درجه «راب» شدن ارتقا می یافت که گاه «راب تناخی» (متخصص کتاب مقدس)، یا راب تلمودی (متخصص تلمود) و در دوره هایی در تخصصهای دیگر رابهای گوناگون، از یشیواها بیرون می آمدند و برای ارشاد و هدایت و اداره امور مذهبی مردم به منطقه های یهودی نشین اعزام می شدند. اما رابهای مدرس و کاردان برای تعلیم در «یشیوا» در تمام زمینه ها تبحر به دست می آوردند. درسهای یشیوا در ارتباط با اصول دینی و نیازهای مذهبی بود. بر پایه آموزشهای تلمودی (فصول کتاب) علاوه بر زبانهای عبری و آرامی، الهیات و خداشناسی کلامی، اخلاق و عرفان، فقه و حقوق، علوم طبیعی، طب، ریاضیات، نجوم و تنجیم، تاریخ، فرهنگ عامه و پاره ای خرافات و جادوگری، فرا گرفته می شد.^{۷۳}

یشیواها در سراسر دوره ساسانیان به حیات خود ادامه دادند و در دوره خلافت امیرالمومنین علی (ع)، مرحله جدیدی در تحولات فرهنگی آموزشگاههای یهود پیش

*. Meturgeman = Amora.

آمد. بدین گونه که «یهودیان بین النهرین به عدد ۹۰ هزار نفر در شهر انبار تحت سرپرستی مراسحق به فیروزشاپور رفته، نسبت به آن حضرت سوگند بیعت یاد کردند. حضرت خلیفه از این علاقه یهودیان بسیار خوشوقت و در وی موثر واقع گردید و امتیازات زیادی در حق مراسحق پیشوای یهود فرمود و از فرار عنوان گائون که یکی از عناوین بزرگ یهود برای رئیس دانشگاه سورا است از آن وقت وضع گردیده است.»^{۷۴}

عنوان «گائون» به معنای عالیجناب، خردمند توسط پیشوای مسلمانان به راب یهودی مقیم ایران (به سال ۶۵۸/۳۸ ق) مقدمه حرکت فرهنگی یهودیان در تمدن اسلام شد و گائون‌ها با برخورداری از فضای علمی جامعه اسلامی تحولات جدیدی را آغاز کردند که به عنوان تاریخ کلامی و فلسفی و حتی فقهی برای آن قوم به گونه‌ای دوره نوزایش مذهبی به شمار می‌رود.

حاصل سخن

ساکنان ایران زمین پسان افراد دیگر جامعه‌ها، بر پایه نیازهای زیستی و انگیزه‌های عاطفی، در مسیر تاریخی گرایش به دانش و هنر، و شناخت واقعیتها و ارزشهای اجتماعی در مجموعه واحد و گسترده و با ابعاد چند گانه قرار گرفته‌اند و در پیوند با شرایط جغرافیایی و اقتصادی، و موقعیت‌های سیاسی درون جامعه‌ای و برخوردهای جهانی، میراث‌های گرانبهایی را از نسل‌هایی به نسل‌های دیگر انتقال داده‌اند. آموزش عالی، جلوه ممتاز فرهنگ و میراث جامعه به شمار می‌رود، تحقق و ویژگی‌های آن در ایران نشان دهنده تعالی فرهنگی و هماهنگی ایرانیان در مدنیت انسانی است.

این بخش از آموزش، هم در جنبه‌های مادی حیات انسانی، و مسائل دفاعی و جنگی تحقق یافته و هم در شناخت عمیقتر، بر پایه اندیشه و نوآوری و ذوقیات به پیشرفتهایی رسیده، که زمینه غایی و عالی آن موضوع اصلی این بررسی است.

نوشتارهای مذهبی و پاره‌ای آثار باستان‌شناختی، و تالیفات مورخان و سیاحان یونانی، اسناد و مدارکی هستند، که داده‌های تاریخی این نوع پژوهش و تحلیلها را

فراهم آورده‌اند و بتحقیق همه گاه کافی و وافی نمی‌توانند باشند.

در برداشت کلی، نخستین نشانه‌های آموزش عالی در ایران، از دوره شکل سیاسی اقوام ایرانی و ادغام و همجوشی آنان با یکدیگر، آشکار می‌شود و پس از پایان حکومت مادها، در دوره هخامنشیان، این امر روشنتر است؛ اما هنوز هم به علت کمبود اسناد و مدارک تحلیل دقیق مشکل به نظر می‌رسد.

آموزش‌های مربوط به حیات اجتماعی و اقتصادی، امور دیوانی و سیاسی و نظامی، تعلیمات پزشکی و نجوم و گمابیش علوم طبیعی و جغرافیا و فلسفه، از این دوره بدین سو، ظاهر شده‌اند و دانشمندان و متخصصان ایرانی و خارجی، نامی از خود باقی گذاشته‌اند، کتابخانه‌ها و آموزشگاهها و رصدخانه‌هایی از آن روزگار شناخته شده‌اند، که بی تردید در پیوند با حرکت عمومی و فرهنگی جامعه، نظم و نظامی داشته‌اند، هر چند نهادهای اجتماعی آن، آن‌سان که باید، ترسیم و تبیین نشده‌اند، لکن مذهب سراسری جامعه کانون توانمند و توانبخش حرکت‌های مژبور بوده است.

سقوط سلسله هخامنشیان و سلطه قدرتهای غیر ایرانی با اینکه در نهادهای آموزشی آسیب‌هایی را وارد کرد اما جوششهای فرهنگی خاموش نشد و در تداومی تاریخی با همه سختیهای جنگ چند سویه در ایران، میراث‌های اصیل خود را از آن روزگار به دوره اشکانیان و پس از آن در آمیزشهای بیشتر با مذهب به عصر ساسانیان انتقال داد.

در این روزگار بر پایه نیازهای جدید اجتماعی و سیاسی، پیشرفت دانش و هنرهای انسانی، برقراری رابطه‌های گوناگون جهانی، توسعه و رواج اندیشه‌ها و مذاهب غیر ایرانی، پیوند دیانت ایرانی با حکومت و لزوم برخورداری آن از دانش و فن و مدیریت، و جز اینها، آموزش عالی را در مرحله‌ای بالاتر از گذشته قرار داد و از جنبه جهانی نیز به موقعیتی دست یافت که بی تردید قرن‌ها کم نظیر بود.

آموزشگاه عالی گندی شاپور، به گونه‌ای وارث حوزه علمی اسکندریه شد، و در آن بنا تشکیل کتابخانه و رصدخانه و بیمارستان و جلسه‌های گوناگون درسی، بسیاری از رشته‌های ریاضی و نجوم و طبیعی و جغرافیا و فلسفی و ادبی و مذهبی و حقوقی و بالاتر از همه پزشکی تعلیم و تدریس شد و حیات علمی و آموزشی آن تا قرن

سوم هجری ادامه یافت.

آموزشگاههای دیگر نیز در شهرهای ایران که در عصر ساسانیان، رونق و ویژگی تاریخی یافته بودند، تاسیس شد، نامهای هگمتانه، سارد، سمرقند، بلخ، مرو، فرغانه، سیستان، فارس، ریوادرشیر، ری، تیسفون، آذربایجان و چند شهر دیگر، به عنوان مراکز آموزش و دانش و پژوهش در ایران آن روزگار، بلند آوازه بوده است.

فزون بر آنها، در غرب ایران، یعنی مناطق و شهرهای مرزی که غالباً میان ایران و امپراتوری روم دست‌ب‌دست می‌شد، آموزشگاههایی با صبغه ایرانی وجود داشتند که مسیحیان ایرانی و سریانی در آنجا به تعلیم و تعلم می‌پرداختند و علاوه بر دیانت نصاری و باورها و آرمانهای مسیحیت، فلسفه و حکمت و علوم طبیعی و ریاضی و جغرافیا و نجوم و بسیاری از معارف آن روزگار که از آتن و اسکندریه به یادگار مانده بود، هماهنگ با تعالیم ایرانی و هندی، نگهداری می‌شد و از بسیاری جهات بارورتر و رساتر می‌گردید. در غالب این شهرها و چند شهر دیگر در میان دورود و پاره‌ای نقاط داخلی آشور، یهودیان نیز که از کهنترین اقلیتهای مذهبی قومی در ایران هستند، مراکزهایی برای تعالیم دینی خود دایر کرده بودند که علاوه بر اثرات فرهنگ ایرانی در آنها، از حمایت فرمانروایان و شخصیتهای حکومتی و شرایط اجتماعی و علمی کشور، برخوردار داشتند و از این طریق نه تنها اندیشه‌ها و آرمانهای خود را در برابر فشارها و قتل‌عامها و حرکتهای ضدنژادی و ضدمذهبی یونانیان و رومیان پاسداری کردند، بلکه با انتقال آن به دوران جدید با استفاده از تساهل فرهنگی اسلام در مسیر فلسفه و کلام و حکمت و الهیات بارور ساختند.

پاره‌ای گروههای مذهبی، یا مذهبی - سیاسی نیز در دوره‌های کوتاه، به آموزشهای ویژه‌ای پرداختند چون مانویان و مزدکیان و جز آنها، که موضوعهای تعلیمی آنها کمابیش موجود است. بی‌تردید روشهای آموزشی این گروهها با زمینه‌های سنتی تعلیم و تربیت زردشتیان پیوند داشته است.

با اینکه در نظام آموزش عالی، در بخشهایی حکومت دخالت می‌کرد، یا برای فراهم آوردن نیروهای انسانی مورد نیاز، کمکهای گوناگون خود را به سازمان آموزشی می‌رساند، اما در اکثر آموزشگاهها، بویژه آنهایی که در ارتباط با دین و تعلیمات

مذهبی شکل گرفته بودند، کمک و همیاری و ابتکار مردم، انگیزه و علت اساسی موجودیت آنها بوده است و در برخورداری از آن آموزش نیز، موانع و مشکلات اقتصادی، نقش عمده‌ای داشته است، به دیگر سخن شرایطی وجود نداشته تا همگان بتوانند به تحصیل بپردازند.

در نمای کلی اصل تفرّد و تعبد بر نظام آموزشی حاکمیت پیدا کرده و انسان مداری و آزادگی آن‌سان که باید، بروز نداشته است، اما در زمینه‌های سازندگی و دفاع و سلحشوری، و برخورداری از دانشهای زمان، سرگرانی دیده نمی‌شود و این از بخشهای پویای فرهنگ ایرانی است که در تمدن درخشان اسلامی، نقش خلاق و تعیین‌کننده‌ای را برای فرهنگوران، منطقه ایجاد کرده است.

آموزشگاههای ایرانی از هر نوع آن علاوه بر، حفاظت و پاسداری از اندیشه‌ها و حکمت و دانشهای مردم آسیا، میراثهای فرهنگی آتن و اسکندریه و تعلیمات دینی یهود و نصاری را نیز از گزند لشکرکشیهای رومیان و ویرانگریهای حاکم بر منطقه، نگاهداری کرده و با توانمندی بیشتر به دوره شکوفای اسلامی انتقال داده است. به طوری که بسیاری از محققان پیشرفتهای علمی و فلسفی مسلمانان و توسعه بینظیر فرهنگی آنان را در پیوند با زمینه‌ای دانسته‌اند که ریشه‌های باروری آن در آرمانهای جدیدی بوده که ایرانیان در گرایش به آن حیات جاودانی خود را بازیافته‌اند.

حواشی و مآخذ:

۱. با اینکه بسیاری از جامعه‌شناسان و پژوهندگان تاریخ آموزش و پرورش، در این باب هماهنگی عقیدتی دارند، نگارنده از کتاب مشهور امیل دورکیم جامعه‌شناس مشهور فرانسه (۱۹۱۷-۱۸۵۸م) تاثیر گرفته است.
۲. درباره این دو بخش، پژوهش نگارنده با عنوانهای زیر انتشار یافته است:
الف- «آموزش کودکان و نوجوانان در آغاز تاریخ ایران» مجله فرهنگ (نشریه موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی) ش ۲ و ۳.
ب- «آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در دوره ساسانیان» مجله تحقیقات تاریخی (موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی) ش ۱؛ فرهنگ، ش ۴.
۳. خانم ن. پیگلوسکایا، یکی از متخصصان تاریخ ایران باستان در این امر که تداوم آن به عصر ساسانیان رسیده است، می‌نویسد: «در کارگاهها آلات و ابزار مختلف، تخصص و تجربه به صورتی منظم از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت و به آموزش حرفه و فن توجه فراوان می‌شد» شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۷ش) ص ۳۸۸.
۴. در مورد ارنیسات مذهب با نهاد آموزشی در دو مقاله یاد شده، نشانه‌هایی آمده است. در این باب برای آشکار ساختن جایگاه عبادتی و اهورایی آموزش و تعهد و مسئولیت معلمی و استادی و برتر بودن امر انسانی آموزش بر مسائل قومی و نژادی و هدف غایی آموزش، به آوردن چند جمله از نشانه‌های یاد شده که در جمع متعلق به ایران باستان و فرهنگ آن روزگار است، مبادرت می‌شود:
- «راست‌ترین علم مرزا آفریده مقدس را می‌ستاییم که راه نیک نماید و به گذرنیک کشاند و به مقصد نیک رساند و گشایش نیک بخشد» (پشها).
- «ای زردشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند و از خردمندان بیاموزد تا از تشویش خاطر فارغ گردد» (وندیداد).
- «معلومات و دانش خود را تا مطمئن نباشید که روح آن را دریافته‌اید، به اشخاص عیان نسازید» (وندیداد).
«اگر شخص بیگانه یا هم‌کیش یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد شما آید او را بپذیرید و آنچه خواهد بدو بیاموزید» (وندیداد).
- «ای اهورامزدا، فرزندی به من ارزانی فرما که با تربیت و دانا باشد و در هیئت اجتماع داخل شده و به وظیفه خود رفتار نماید. فرزندی دلیبری که نیاز دیگران را برآورد، فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده، شهر و کشور خود بکوشد» (خرده‌اوستا).
۵. آثار مورخان یاد شده از این قرار است: (۴۹۰-۴۲۵ ق.م).

Herodote

تواریخ، ترجمه و حواشی از غ. وحید مازندرانی (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۸ش). (۴۳۰-۳۵۵ ق.م)

Xenophon

سیرت کوروش کبیر، ترجمه غ. وحید مازندرانی (تهران، بانک بازرگانی، ۱۳۵۰ش).

- کوروش نامه [همان کتاب] ترجمه رضا مشایخی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲ش). (۲۵-۵۸ ق.م)
- Strabon: Geographie, Paris les Belles lettres, (1969).
۶. بزرگوئی زمینه‌های گوناگون دانشگاه، فنون، هنر و ذوقیات ایرانیان در عهد باستان و تبیین روند تکاملی آن به نوشتار دیگری نیاز است.
 ۷. سیرت کوروش کبیر، ص ۹.
 ۸. برای آگاهی بیشتر مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، (تهران، ۱۳۵۶ش) ۷۲۴/۱-۷۲۸.
 ۹. چنانکه در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره تولد رستم، جهان پهلوان ایرانی، پیش از دانستن قصه سزار رومی و عمل مشهور به «سزارین» Cesarien آمده است:
- | | |
|---------------------------|--------------------------------------|
| سیامند یسکی موبد پیره دست | سزآن ماهرخ (رودابه) را به می کرد مست |
| بکافید بی رنج پهلوی ماه | بسنابید مریچه را سر زراه |
۱۰. برای آگاهی بیشتر
 - عزیزالله بیات، «آموزش و پرورش در ایران باستان» مجله بررسیهای تاریخی، ش ۱۳، ۲ (۱۳۵۷ش) ص ۲۴۷ و ۲۴۱-۲۴۰
 - علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان (تهران، موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، ۱۳۵۰ش) ص ۳۸۳
 - عیسی بهنام، تمدن ایرانی، چندتن از خاورشناسان فرانسوی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ش) ص ۹۲-۹۴
 - اسدالله بیژن، چشم‌انداز تربیت در ایران باستان (سیر تمدن و تربیت در ایران) (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰)، صفحات متعدد
 - علی سامی، تمدن هخامنشی (شیراز، محمدی، ۱۳۴۲ش) ص ۲۷۹-۲۹۳
 - حمید نیروری، سهم ایران در تمدن جهان، (تهران، شرکت ملی ایران، ۱۳۴۵ش) ص ۳۵۱.
 - ن. پیگلوسکایا، در این باره می‌نویسد: «روحانیان زرتشتی از طبقه ممتاز اشراف و بزرگان کشور بودند، گذشته از امور دینی، کارهای حقوقی، دعاوی و آموزش و پرورش در اختیار این گروه قرار داشت» شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۷۸.
 ۱۲. علیرضا حکمت، آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۳۷۵-۳۷۷.
 ۱۳. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۳۷۳.
 ۱۴. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ش) ص ۴۳۸.
 ۱۵. در باب علوم و فنون و هنرهای گوناگون و آموخته‌های فرهنگی ایرانیان در عهد باستان و زمینه‌های تکامل هر یک همان‌طور که پیش از این اشاره شد (ش ۶) نوشتار دیگری لازم به نظر می‌رسد.
 ۱۶. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۳۱۳.
 ۱۷. همان کتاب، ص ۴۱۵.
 ۱۸. مراکز علمی قدیم ایران در هگمتانه (همدان) و شیزگان (نزدیک مراغه) از شهرت خاص برخوردار بوده است. اسکندر

مقدونی زمانی که به کتابخانه‌ها و گنجینه‌های علمی ایران دست یافت مهم‌ترین آثار را به اسکندریه، مصر ارسال داشت و در همان جناس است که نوشتارهای ایرانی طعمه حریق می‌گردد. — ابن‌الدیم (محمد بن اسحاق)، *المهرست*، ترجمه رضا تجدد، به اهتمام مهین جهان‌بگلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش) ص ۴۴۹-۴۴۷.

۱۹. برای مدرسه‌های عالی آن روزگار مورخان مانگه‌واژة جدید «دانشگاه» را به کار می‌برند که به یک اعتبار جایگاه و محل دانش و پژوهش و آموزش) درست به نظر می‌رسد، اما چون این نام ترجمه «*Universite*» است که تا زبان پندرسنی آن را «*الجامعة*» ترجمه کرده‌اند، اندک تأمل رواست.

واژه «اونیورسیتیه» در مغرب زمین، خاصه در فرانسه پس از سال ۱۲۶۱ میلادی جمعیت و انجمن و اتحادیه «سازمان یافته» ای از معلمان و محصلان را در بر گرفت که البته هم آنها معطوف به آموزش عالی بود، اما اهم از تعلق به دولت یا کلیسا «سازمان یافتگی» وجه ممتاز آن بوده است. همین سازمانها «*Universite*» اندک اندک در برابر مدرسه‌ها و حوزه‌های دینی، (*Stadium*) استقلال پیدا می‌کنند و با آنکه استادبومها نیز رایگان بودند و استادانش از احتیاجات فراوان برخوردار داشتند و بنیادهایی برای محصلان آن وجود داشت و همه آنان از مزایای تحصیلی برخوردار بودند اما هدف، اصول و برنامه، توسط نهاد مذهب (کلیسا) تعیین می‌شد، حال آنکه اونیورسیتیه‌ها به علوم و فنون و هنرها نظر داشتند و هدف و اصول و برنامه را بی ارتباط (یا با ارتباط اندک) با نهاد مذهب خود کشف و تدوین می‌کردند. به همین دلیل مدتها میان این دو نهاد فرهنگی (اونیورسیتیه و استادیوم) برخوردهایی وجود داشت تا سرانجام به اتحاد نسبی انجامید.

به نظر می‌رسد، با این معیارها در ایران عهد ساسانیان نیز توان به مدرسه‌های عالی نام «دانشگاه» داد و واژه «مدرسه» هم دارای صبغه اسلامی است و بهتر است برای نهادهای آن دوره به کار گرفته شود، از این رو، نگارنده واژه «آموزشگاه عالی» را مناسبتر تشخیص داد تا روزی واژه بهتری پیدا شود. واژه **فرهنگستان** نیز به دلایل دیگر و کاربردهای نادرست، برای واژه «آکادمی *Academie*» شایسته تر است.

۲۰. در مورد ریوآردشیر، ذبیح الله صفا می‌نویسد:
«از جمله مراکز مهم تعلیمات عالیّه در دوره ساسانیان یکی شهر ریوآردشیر (یا بیت اردشیر در زبان سریانی) یا ریشتر از قصبات ناحیه ارجان است که معنای بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی (*Maaha de Perse*) در آن ریاست داشت، وی از طرفداران معروف مذهب نسطوری و اهل شیراز بوده و ترجمه‌هایی از سریانی به پهلوی داشته و اشعاری نیز برای اجرای مراسم دینی در کلیسا سروده بود و تالیفات او در بلاد دوردست حتی در هندوستان شهرت داشت. به سبب وجود این مرد دانشمند که مانند همه نسطوریان توجه تام به فلسفه ارسطو داشت تعلیم علوم یونانی در حوزه علمی ریوآردشیر رواج یافت و به همین سبب است که در روایات مؤلفان اسلامی راجع به اهمیت علمی ریوآردشیر (ریشتر) مطالبی می‌یابیم و از آن جمله است در روایات یاقوت در **معجم البلدان** که می‌گوید در آنجا عده‌ای از دانشمندان گرد آمده بودند و با خطی بنام کتیج (گشتگ) مطالبی در طب و نجوم و علوم غریبه تدوین می‌کردند.» — **آموزش و دانش در ایران**، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳ش) ص ۴.

۲۱. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۷۱.

۲۲. در شاهنامه آمده است:

یکی شارسان نام شاپورگرد
فردوسی در جای دیگر آورده است:

نگه کرد جایی که بد خسارستان
ازو کرد خرم یکی شارسان

کجا گندشاپور خوانی همی
جز این فیض نامش ندانی همی
۲۴. باز در این مورد فردوسی می‌گوید:

در خوزستان دارد این بوم و بر
که دارند هرکس بر او برگرند
ازو تازه شد کشور خوزستان
پر از مردم و آب و سود زیان
یکی شارسان بود آباد بوم
که پردخت بهر ایران روم

۲۵. **تاریخ ایرانیان و عربها «در زمان ساسانیان»**، ترجمه عباس زریاب خوبی (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش) ص ۸۷.

۲۶. **تاریخ بلعمی**، به تصحیح ملک الشعراء بهار و کوشش محمد پروین گنابادی (تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۵۳ش)، ص ۸۹۴.

۲۷. در این نوشته چند مسأله جانب به نظرمی‌رسد:

الف — برخلاف پاره‌ای نظره‌های متعصبانه غیرعلمی گاه در نظام مراتب ساسانیان افرادی از توده‌های مردم نیز می‌توانستند به مقام دبیری برسند.

ب — در مقام دبیری، همین افراد در زمانهایی عهده‌دار مسئولیتهای بزرگتری نیز می‌شدند.

ج — همه گاه کانون قدرت سیاسی و مداین، تصمیم گیرنده نبوده، اهالی مناطق نیز در سرنوشت کشور دخالت داشته‌اند.

د — به قول نلد که، داستان و پیشنهاد پیرمرد، دشواریهای خط پهلوی را هم می‌رساند.

۲۸. پیکولوسکا یا در این امر چنین عقیده دارد:

«بیت لپت (گنده شاپور) یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت. صنعت و بازرگانی این شهر عمدتاً در دست مسیحیان و پروتو بود. شهر مزبور مرکزی از گهتترین اسقف نشینهای شرق به شمار می‌رفت.» — **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ص ۴۴۴.

۲۹. برای آگاهی بیشتر از پیشینه تاریخی گندی شاپور و شهرنشینی در آن — حسینعلی ممتحن، **دانشگاه گندی شاپور در خوزستان و سوابق علمی آن**، (اهواز، دانشگاه جندی شاپور، ۱۳۴۸ش).

— امام شوشتری، «دانشگاه شاپورگرد» **مجله برونسپهای تاریخی**، ص ۴، ش ۱.

(Ant.) A. A. «*Universite de Gondi-Shapur et l'etendue de son Rayonnement*» (Siassi (in: Me L.H.Masse, P. 366-374).

۳۰. ادهارد براون، **طب اسلامی**، ترجمه مسعود رجیب‌نیا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ش) ص ۳۷.

۳۱. **مخبر الحکما**، ص ۹۳ به نقل از ذبیح الله صفا؛ **تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی** (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ش) ص ۲۲.

۳۲. **دانشگاه جندی شاپور در خوزستان و سوابق علمی آن**، ص ۳۷.

۳۳. **تاریخ طب در ایران** (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش) ص ۴۳۶/۱-۴۴۳.

۳۴. نشانه‌ای از مجلس مشاوره طب در شاهنامه فردوسی آمده است. آنجا که چشمان کاوس تار می‌شود، حکیم می‌گوید:

پزشکان فرزانه گمرد آمدند
همه یک‌بیک داستانها زدند

زهر گوشه نیرنگها ساختند مرآن درد را باز نشناختند
 ۳۵. انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام (تهران، ۱۳۴۲ ش) صص ۱۱۲-۱۱۳.

۳۶. همان کتاب، ص ۱۱۲.

۳۷. استفان قسطنطنیه به نام نسطوریوس، اعتقاد ورزید که مسیح دارای دو جنبه الهی و انسانی است که اولی لاهوتی و دومی ناسوتی است و با هم متحد و ممزوج نمی شود. این مساله و برخی دیگر از کوششهای وی در وفق دادن دینیت با دانش و فلسفه، امپراتور روم و استفان وابسته را خوش نیامد و به دنبال تصمیمهای شورای افسوس در سال ۴۳۱ میلادی وی و دیگر طرفدارانش محکوم به اخراج از روم شرقی شدند.

۳۸. هفت تن دانشمند رانده شده عبارت بودند از:

- ۱- دمسیوس Damaskios سوریایی (دمشق)
- ۲- سیمپلیکیوس Simplicios کیلیکیایی (کیلیکیه)
- ۳- پولامیوس Pulamios فروگی (فریگیه)
- ۴- پریسکیانوس Priskianos لودی (لیدیه)
- ۵- هرمیاس Hermias فنیقی (فنیقیه)
- ۶- دیوجانس Diogene فنیقی (فنیقیه)
- ۷- ایزیدورس Isidoros غزی (غزه)

به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۵، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ص ۴۷.

۳۹. حیات علمی گندی شاپور در دوران اسلامی به پژوهش دیگری نیاز دارد. در این نوشتار فزون بر منابع یاد شده، دو کتاب دیگر نیز مورد مطالعه قرار گرفت:

غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزش در ایران (تهران، وزارت علوم و آموزش عالی) (بی تا).

حسین سلطانزاده، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تاسیس دارالفنون (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش).

۴۰. پیگولوسکایا می نویسد:

«حوادث آخرین سده های پیش از میلاد و نخستین سده های میلادی حاکی از آن است که روم در شرق سیاست

فعلانی را در پیش گرفت و یکی پس از دیگری استانهایی از سرزمینهای شرق را به تصرف آورد. روم برخی بین النهرین اهمیتی بسزا قایل بود و آن را به مثابه پلی در راه بازرگانی به شمار می آورد. زیرا بین النهرین از محصولات کشاورزی فراوان و مراکز بازرگانی و پیشه وری عمده ای برخوردار بود. نکته جالب توجه آن است که دولت روم کوشید تا بتدریج دولت های کوچک این سرزمین را به تصرف آورد، شاهان این سرزمینها را ساقط کند و سپس آنان را به وابستگی و دست نشاندهی خود بدل نماید.

... در جریان پیشرفت لژیونهای رومی به سوی شرق، دولت های این سرزمین از دیدگاه اداره امور سیاسی و موقعیت عمومی خویش در شرق، دستخوش دگرگونیهایی شدند. به خاطر اعمال نفوذ و نفوذ در هر یک از این سرزمینهای کوچک، میان دو دولت پارت و روم پیکارهای شدیدی در گرفت و در برخی موارد ارمنستان بهره جست و کوشید تا موقعیت ممتاز و برتری کسب کند» - شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۴۱. برای آگاهی بیشتر - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، صص ۱-۱۰.

۴۲. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۲۸۷.

۴۳. پیگولوسکایا می نویسد: «استف برسوما که از زمره افراد نا آرام و فعال بود، در انتقال مکاتب ایرانیان از ادس (ادسا-الرها) به نصیبین شرکت ورزید. آکادمی مشهور نصیبین باز دیگر شکوفا گشت. این توفیق تا اندازه قابل ملاحظه ای با کوششهای وسیع مار برسوما در ایران و استفاده موفقیت آمیز وی از اوضاع و احوال مرتبط بود» - شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۳۸.

۴۴. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۷.

۴۵. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۱۹ محمد تقی دانش پژوه، «دانشگاههای ایرانی ادس و نصیبین» پانزده گفتار مجموعه گفتارهای نهمین کنگره تحقیقات ایرانی (تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۵۸ ش) ج ۱، صص ۶-۸، ۲۱-۲۶.

۴۶. همان مقاله، ص ۱۵.

۴۷. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، صص ۴۶۸، ۴۸۷.

۴۸. بر پایه داده های پیگولوسکایا منابع زیر:

I. GUIDI "GIL STATUTI DELLA SCOULA DI NISIBI" GIORNALE DELLA SOCIETA ASIATICA ITALIANA (1890) V.4. P 165-195.

THO. NESTLE "DIE STATUTEN VON NISIBIS AUS DEN JAHREN 496 UND 590" ZEITSCHRIFT FUR KIRCHENGESCHICHIE (1894) BD. 18S.211-229.

J.B. CHABOT. "L'ECOLE DE NISIBIE", JOURNAL ASIATIQUE (1896) IX SERIE, T, VIII, P 43-93.

- "NARSAI DOCTEUR DT LES ORIGINES DE L'ECOLE DE NISIBIE" JOURNAL ASIATIQUE (1905) X SERIE, T, VI.

- "FUCHS DIE HOHEREN SCHULEN VON KONSTANTINOPEL" BIZANT, ARCHIV, 1926. HEFT 8.

- "BARHADBESABBA ARABAYA, CAUSE DE LA FONDATION DES ECOLES". PATROLOGIA ORIENTALIS T.IV.

بر پایه داده های محمد تقی دانش پژوه فزون بر پاره ای از منابع فوق:

R. DUVAL. HISTOIRE D'EDESSE, (AMSTERDAM, 1975).

E.R. HAYES, L'ECOLE D'EDESSE, (PARIS, 1930).

J. LABOURT LE CHRISTIANISME DENS L'EMPIRE PERSE SOUS LA DINASTIE SASSANIED (224-632), (PARIS, 1904).

پیگولوسکایا در کتاب شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان بر پایه اسناد برشمرده، در دو باب «آکادمی نصیبین» (مکتب سریانی) و «آموزش و زندگی در آکادمی نصیبین»: و دانش پژوه نیز در مقاله «دانشگاههای ایرانی ادس و نصیبین» مندرج در پانزده گفتار بر پایه همان اسناد و منابع عربی دیگر پژوهشهای ارزنده ای فراهم آورده اند که بخش مهمی دانش این نوشتار است.

۴۹. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۴۸۷.

۵۰. همان کتاب، ص ۴۹۰.

۵۱. همان کتاب، ص ۴۹۵.
۵۲. همان کتاب، ص ۴۹۶.
۵۳. همان کتاب، ص ۴۹۸.
۵۴. همانجا.
۵۵. همان کتاب، ص ۵۰۰.
۵۶. همان کتاب، ص ۵۰۱.
۵۷. همان کتاب، ص ۴۹۷.
۵۸. همان کتاب، ص ۴۹۳.
۵۹. همان کتاب، ص ۴۹۹.
۶۰. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت (تهران، بیرون، ۱۳۵۴ش) ص ۲۶۱؛ تاریخ یهود ایران، تالیف حبیب لوی (تهران، بروخیم، ۱۳۳۹ش) ج ۱، ص ۳۴۴.
۶۱. از آن میان اشعیا نبی (فصل ۴۴ و ۴۵) و عزرائلی (باب اول و دوم)، کتاب مقدس که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است.
۶۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب سوم، قیصر و مسیح، بخش سوم، امپراطوری روم و آغاز مسیحیت، ترجمه علی اصغر سروش (تهران، اقبال، ۱۳۴۱ش)، ص ۱۵۷.
۶۳. تاریخ تمدن، کتاب سوم، قیصر و مسیح، بخش سوم، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۶۴. تاریخ جامع ادیان، ص ۳۶۶.
۶۵. برای آگاهی بیشتر — تاریخ جامع ادیان، (تدوین تلمود)، صص ۳۶۸، ۳۶۹؛ (تدوین میشنا) صص ۳۶۹-۳۷۱؛ ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب سوم، ص ۱۶۷؛ همچنین، زیر هریک از عنوانها در دایره المعارف یهود.
۶۶. حبیب لوی، تاریخ یهود ایران (تهران، بروخیم، ۱۳۳۹ش) ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۳.
67. Andre Chourqui, Histoire du Judaisme (Paris, P.U.F. 1967), P.29.
۶۸. تاریخ یهود ایران، ج ۲، ص ۲۷۸.
۶۹. همان کتاب، ص ۲۸۸.
۷۰. همانجا.
۷۱. همان کتاب، ص ۲۱۹.
۷۲. برای آگاهی بیشتر — تاریخ یهود ایران، ج ۲ (کتاب دوم)؛
- Encyclopaedia Judaica (Academy) vol.2, P.200-210.
- Chourqui: Histoire de Judaism, P. 22-30.
۷۳. ایضاً منابع بالا.
۷۴. تاریخ یهود ایران، ج ۲، ص ۳۲۵ — همچنین — تاریخ تمدن، کتاب چهارم، عصر ایمان، بخش سوم، عصر ظلمت، ترجمه ابوالقاسم طاهری (تهران، اقبال، ۱۳۴۳ش) ص ۴۸.